

لریش دریافت تینت سلطنت بجا آورده مور و نمایانست و غفوزلات گردیدند و عیداً منترخان مع لطف الله خان صادق و دیگر امرای
 موافق براسه نیدولبت دار الخلافه و حفاظت دولت خانه شاهی و سلاطین مجوس حضرت یافته بمقتضای شتافت و فرخ سیر
 بعدیک هفته خود هم عازم شاه جهان آباد گردیدند چاردهم محرم در باره پله متصل سواد دار الخلافه نزول اجمالی نمود و سید عبدالقادر خان
 را مخاطب بقطب الملک نموده بمنصب هفت هزاره هفت هزار سوار سرفرازه بنشیند به مرتبه رفیعہ وزارت اعظم سر بلند گردانند
 حسین علیخان ببادر خطاب امام الملکی و منصب هفت هزاره هفت هزار سوار در مرتبه علیہ امیر الامرائی یافته بخش الملک اول
 گردید محمد امین خان بختی گری دوم با اضافه هزاره هفت هزار سوار و خطاب اعتماد الدوله یافت حسین علیخان را که بختی گری
 بود هفت هزاره هفت هزار سوار کرد و خطاب نظام الملکی مع صوبه دار و کمن بقتضای داؤد خان که نایب فقارخان
 بود محنت شد و صوبه دار کبریا پور که داؤد خان باصالت داشت صوبه دار احمد آباد و حجرات یافت و خواجه عاصم خطاب امام
 خاندوران و منصب هفت هزاره هفت هزار سوار بلندیای گردید و احمد بیگ که مغزالدین را در جلد و سه رفاقت و نیکو
 خدمتیا مخاطب بغازی الدین خان بادر نایب جنگ فرموده منصب شش هزاره سوار مع بخش گری سوم غایت
 نمود و قاضی عیدالله تورا که قضا سے جاگیر نگردانده داشت و قبل از خدمت مبارک الخلافه برای تالیف سرداران تورانیه
 و مصالح دیگر روانه شده بود و مخاطب بخانان میر حمله و منصب هفت هزاره سوار سرفراز نمود و هدم و محرم را خود
 ساخت و اختیار دستخط خاص خود بدست او گذاشت اما بظاہر دار و علی خواص و ڈاک داشت و محمد جعفر منشی که بعضی خدمات از
 سابق با و منوف بود و خطاب تقریجانی و خدمت خان سالمنی و دارالانشاء امتیاز افزود و وسیف الله خان خدمت جوتانسی
 با مورگشت و سیف الدین علی خان و بجز الدین علی خان برادران قطب الملک و دیگران از رفقای پادشاهی و سادات باره که
 حق خدمت آنها ثابت گشته بود هر یک بقدر قسمت و لیاقت خود لیکاً مناصب و اضافه و خطاب امتیاز یافت و قطب الملک به نظرم
 و نسق ارکان سلطنت و معاملات وزارت و نیدولبت ملکی پرداخت

ذکر ملازمت آصف الدوله و ذوالفقارخان با فرخ سیر القراض یافتن عمر دولت ذوالفقارخان
 بمقتضای قضا و قدر

آصف الدوله اسدخان و ذوالفقارخان ببادر باره پله رسیدند و خواہان ملازمت فرخ سیر بودند میر حمله عیدالله خان نمانان که دخل
 تمام در مزاج فرخ سیر بمرسانیدہ داعیہ آنداشت که از جمیع امرکمال و سابق مرتبه او گذرشته بر همه بافاق آید در برآمد کار مردم
 و تعلق در امور موجود خود و حمایت متوسلان و بر انداختن عمدہ با ابرج و بن بمقتضای راسخه بقصور بنو دنیا برین اول اراده
 استیصال نیال عمر و اقبال ذوالفقارخان نمود و فرخ سیر را درین کار مستعدتر ساخت امیر الامرا حسین علیخان ببادر پیروز
 پادشاه و میر حمله آگاہی یافته ذوالفقارخان پنجام نمود که اگر بوساطت من ملازمت نمایند که ال خواهد بود که سر موسی
 از شکم تواند نمود و میر حمله بر این معنی مطلع گشته دانست که فی الواقع در اتفاق چنین است پس که مراد سیر است سیر نمی آید
 تقریباً آن را که از امانی بود و نسبت ہم جنبی نزد ذوالفقارخان فرستاده نهایت اطمینان و اہتمام اش نمود و قسم
 کلام الکی سنجید و دوغادر میان آورده خاطر نشان نمود که چون پادشاه در باطن با سادتا خوش نیست ملازمت شما معرفت امیر الامرا
 غیر ازند است و خسارت جان و مال دیگر غیره نداشتہ خواهد بود و شمارا چه حاجت رجوع بدیگر است عبدالعزیز و رفع ملال

مرح کل امر او خداوندان دولت و اقبال زیاده از سابق خواهید گشت و دیگران با شما توسل خواهند جست پادشاه را از دست شما امید حصول کار باست انیستم سخنان که ظالم مزاج و مرتبه آصف الدوله و ذوالفقار خان بود در نظر آتنا بیگانه نمود و قسم کلام الهی تأییدش نموده قیقین گشت خاطر آصف الدوله را خود اطمینان واقعی بفرسیده ذوالفقار خان و غمغمه باقی بود و میر جمیل خود رفته و محمود و نواشوق مجدد و مکرر نموده آورد وقت بردن بجنور فرخ سیر دست ذوالفقار خان بیالانید لیست روبرو برود آصف الدوله کلمه چند مثل بر بند تقصیرات کسب استعفا سے جرائمش عرض نمود فرخ سیر در ظاهر مهربان بیحد و مرمز نموده دستش را کشود و خلعت فاخره و جواهر لائق عطا فرموده آصف الدوله را بهانه ضعف کبر سن خص نمود گفت که ذوالفقار خان سلسله در حیمه بیرون بنیاسانید که استشاره بعضی امور ضروریه از ایشان منظور است آصف الدوله متوجه خص گشت و ذوالفقار خان متردد قبل خود بجای مامور مشوش نشست مردم مامور حضور اطراف او را فرو گرفتند و فرخ سیر بیگانه با خشونت آمیز متضمن دعوی قتل عظیم الشان سلطان کریم الدین فرستاد ذوالفقار خان که امیر غیور سے بود قتل خود را مشاهده دست از جان شست اما اول برات ذمه خود نموده اعمال مذکور نسبت پادشاه داد و بے حساب خود ظاهر کرده حکایت واقعات ابطور نفس الامر به بیان فرمود چون دید که فرخ سیر در مقام کینه جوئی و بدخونی است از فرط غیرت عجز و مسکت را در دل خود راه نداد و ضعیف نماند نموده جو ابها سے درشت داد در زمین لاجپن قلمناق مخاطب به بهادر دل خان که ذکر او قبل ازین در ضمن قتل محمد رضا مخاطب بر مایت خان که قلعه ریتها من انجده و در تمام گشته بود که مشت از پشت سرش نافل شتمه در گردنش انداخته کشید و مردم اطراف را هجوم آورده بفریب کار و خنجر کارش تمام کردند و روز عمرش به انجام رسید هان روز که یکشنبه شانزدهم محرم بود مردم بفرموده فرخ سیر اندرون قلعه شاهجهان آباد رفته مغزالدین را هم به شتمه خفه نموده روانه شهرستان عدم نمودند و فرخ سیر روز دوشنبه هفتم ماه مذکور شوال ۱۲۵۰ هجری سے به تحمل سلطنت و نهایت کرو فرود خل قلعه مبارک شاهجهان آباد گشت و فرمان داد که سر مغزالدین را بر نیزه کرده و لاشش بر قبیل انداخته لاش ذوالفقار خان را و اثر آن باد مسمان فیصل سببه عقب سوارش در شهر گردانند و لاشها را ابجد تشبیه آورده بر دروازه قلعه بیندازند و آصف الدوله را به پالکی او مع سوار یاسا کے زمانه اش متعاقب لاش با سوار آورده بارخت و لباس سے که در بردار در سجوبلی خانجهان محبوس نگه دارند و جمیع اموال پدر و سپهر بقید ضبط در آورند و راجه سبها چند دیوان ذوالفقار خان را که ظاهر از زبان دراز کبر و مرمز بود حکم لقطع لبان و ضبط اموال او شد میگویند با وجود زبان بریدن در سخن گفتن قاصر نبود بعینت از کفایت عمل غافل مشوید گندم از گندم بر دید جو جوید و اکثر امر او متوسطین بطن و نمت بسیار شتمه رهگرا سے بدای عدم گردیدند و اغزالدین سپر مغزالدین و عالی تبار سپر اعظم شاه و هاپون بخت برادر خرد فرخ سیر را نیز حسب حکم میل در چشم کشیده از نور بینش غار سے و عاقل نمودند بسبب ناقص گشته سیاست بے جرم و تقصیر هم بهر اس بقیاس در دل صغیر و کبیر جا سے گیر گشته خوف هلاکت هر یک را بحد سے رسیده بود که وقت آمدن بدر بار مردم از عیال و اطفال بجلیت خواسته شتر صد قتل خود می آمدند و بعد رسیدن در خانه خود بعبافیت نذو و صدقات فقرا و مساکین میرسانیدند

ذکر شروع منازعت در میان فرخ سیر و سادات و فرستادن پادشاه حسین علی خان را بر آستانه نادیب راجه اجیت سنگه نجر و تلبنیات اول منازعت که میان پادشاه و قطب الملک افتاد و آخر بطول انجامیده باعث برهمن و اختلال سلطنت و خرابی تمام

منبد وستان گردید این است که چون قطب الملک با فرخ سیر بنا بر بنده لبست شهر و قلعه بدار الخلافه فرستاد لطف الله خان صاحب
را همراه داد قطب الملک بشهر رسیده دیوانی خالصه بنام لطف الله خان به صدارت کل نام سید امجد خان که در عهد بهادر شاه
نیز باین خدمت مامور بود مقرر نمود و فرخ سیر بعد از خشن قطب الملک بدار الخلافه دیوانی خالصه و تن سنجید رام ناگرو افضل خان
استاد خود را صدراعظم و مقرر نمود بعد داخل شدن پادشاه در شهر و توجه نمودن بامور سلطنت و تعیین صدارت و دیوانی میان وزیر
و پادشاه مکابره رویداده مباحثه با در میان آمد قطب الملک میگفت که اگر در ابتدا سلسله کار سخن من مسلم نماند وزارت را چه اعتبار
و مرا کدام اقتدار خواهد ماند و میر حمله خاطر نشان پادشاهی نمود که هر چند سلاطین نوکران را مختار و مطلق العنان سازند مذکورگان
باید که وجود نسبت خدمات عظیمه را بطور خود بی هم حضور با حدس مقرر نمایند طبیعت خواجگه لطف بی عدورانه بنده
باید که حد خود و اندک القصد اگر چه منازعه مذکوره باین صورت انفصال یافت که دیوانی خالصه بلطف الله خان ماند و صدارت
با فضل خان اما در خاطر طرفین عقد با حکم گردید اصل سبب اشتغال در اوضاع و ارکان سلطنت و بدین معنی که مانند احوال قطب الملک
سین علی خان امیر الامر و جمادات باره گردید آنکه فرخ سیر عقل سلطنت و فراست و گیاست نداشت و پست فتنه
و زبان بود که اندک همی بیوقع داشت و بارزل و او بی مردم فرمایید استعداده که جوهر ذاتی سلیقه هیچ کاری نداشتند
خجسته شایسته بیجا نمود و عطا با سب غیر لائقه میرسانید وجود سستی است که هر چند طرف اسراف داشته باشد خالی از سود و
منیت سفاس طبع پیشه چنین کسی را بسیار می ستانید و ذکر جیسا برای او در عالم ناپایداری مانده بهین جهت فرخ سیر
نزد لچکاسے بازار و اعتقاد خان و امثال او مدوح بود و فی الحقیقه لیاقت سلطنت بلکه او در ریاست نداشت و میر حمله بنا بر فرود
طع و حسد و عناد با عدم لیاقت و استعداد سرور از کل امر ابرتری و حجت و دولت مدد و پنجاه ساله اسد خان و ذوالفقار خان بر باد
واده در سینه سادات افتاد و نمیخواست که مرجع خلایق و معتد سلطنت باشند و قطب الملک هم بنا بر میل بسیار به سنوان و شوق عیش
و طرب آرام طلب گشته زمام اختیار خود را بر ابر ترن چند که دیوان او و بقال بخش بود سپرده و مطلق العنانش کرده بود و او مرد که
متعصب و کفر و طاقت تمسیت سهام وزارت که پانه بسبب طبیعت نداشت بنا بر جهات مذکوره روز بروز عداوتها افزوده و هم
خاندان چارده ساله تیموری بر باد رفت و جمیع بنای عظیمه ماند روزگار سادات باره گردید علی لیس ازین نفاق و شقاق مستحق
و نظایر سلطنت منبد وستان محمل گردید القصد سیر حمله پادشاه و بیض هو اخواهان او تدبیر سے در افتراق هر دو برادر و از ان
اقتدار حسین علیخان بهادر اندیشیده امیر الامر حسین علی خان بهادر را براسے تبئیه راجه اجیت سنگه را محفور که بعد مردن
او بنگ ب عالمگیر کردار ناچهار شل تخریب مساجد و تعمیر تچانه در جو و هیور و وطن خود بطور ساینده بود و بهادر شاه
بنا بر محاوره با برادران خود و بعد از ان بنا بر اشتغال تدا سیر قلع و قمع جماعه مسلمان که در حد و حدود لاهور سیر بطغیان بر آورده
و در نهایت بتاویب او نیامت مقرر نمودند امیر الامر حسین علی خان با بعضی امر او فوج شایسته و سامان لائق بگو شمال آن
بیریکال است نمود اجیت سنگه از سلطوت امیر الامر مطلوب هر اس گردید و مال عیال خود را که ستان مکانگاسے صعب
المسائل سیه همت خود خاسے نمود و با وجود تحریک بجدال و استیصال حسین علیخان در سور بعل آمده بود و کلاسے معتبر
مع بدایاسے لائق نزد امیر الامر فرستاده بلمتس امان و مستغنی جراتم گردید درین ضمن چون در حضور بر هم کاران حد پیشه نفاق
کیش میان فرخ سیر و قطب الملک اشتغال نوار عناد و لدا و نموده تدابیر دستگیر نمودن عبدالقادر خان کرده بود و نذ نوشته با سب
او متواتر با امیر الامر اشعر زودی رسیدن و متوقف نگردیدن رسید حسین علی خان ناچار گردید بجهت تدبیر اجیت سنگه را

با طاعت و ارسال پیشکش مع و خیر برای فرخ سیر و فرستادن سپهرک ملازمت خود مستعد ساخت و بعد تیسرا این امور خود را بحضور رسید

ذکر افزایش منازعات و شاجرات میان فرخ سیر و ساوات

چون قطب الملک وزیر اعظم حسین علیخان امیر الامرا بود سپهر امر سے از امور سلطنت مثل منصب اضافه آن و خدمات بدون تجویز و مرخصی ایشان متذکر بود که لعل آید و میخواستند که بی رضای آنها هیچ کار تشییت نیابد و میر حمله که از طرف پادشاه حساب دستخط گشته بود و فرخ سیر مکرر در بار عام میگفت که زبان و دستخط میر حمله زبان و دستخط من است لهذا مردم سیرا اغراض خود رجوع با خود سر صا دستخط می کنند و او مصلحت در بر آوردن مرام امام دانسته نیک نام می شود و راه رفتن چند دیوان قطب الملک بکینت آنکه چرا رجوع بمیر حمله می نمایند چاره نمی نمود و هر که بارتن چند رجوع می نمودند از خود و خاندان گرفته کارش سرانجام پیدا دازین سبب بد نام و بدت سهام ملام پادشاه و میر حمله و عوام میگشت و به حمایت ملک غرور و غرور سے بهر ساندید زیاد رویه نیز می نمود و کامروائی خلق که میر حمله می نمود بر خاطر قطب الملک امیر الامرا اگر ان بود و میر حماد حضور فرخ سیر مکرر با انواع شتمه کلمات شکایت آیات سادات سرمایه خیر خواهی دانسته اطوار اینها را نامهورا سے شتمه و خاطر نون پادشاه می نمود که آنا رنگ حرام از ناصیه احوال و انحال ایشان پیدا و عدم لیاقت مناصب عمده که بان مامورند بود است نیا برین فرخ سیرا و سوا پس زیاده از اندازه قیاس در ولش جانی گرفته مکرر تیر و شکیب ساختن عبدالمتمخاں نمود و کاسه سے قصد شکار و گلهت سیرا بش محسن خان بانه حصول معقود کرده بیست آمد و سپهر چند تمهیدات مختلفه پیش می آورد و معتقفا حماقت و جبن فطری کار سے از پیش نمی برد و سود غیر افزایش عداوت و نفاق میزد و حسد بر حسد و کینه بر کینه سے افزید و بیک شهرت دارد که مادر پادشاه نیا بر عهد که با سادات کفالت و فاضلی کلام الهی نموده بود و بعضی اوقات از اراد با سے فاسد پ امیر الامرا و قطب الملک اخبره دین

صمن امیر الامرا استدعای صوبه داریا سے کل ممالک کن و میان آورده میخواست که بعد حصول پول داؤدن را به دستور ذوالفقار خان نایب خود کند و مبلغی معتد به از محاصل آنجا سال بسال بر آخورد از خان مرقوم معین کنانیده و زدا انصورد و روز شنبه و مرخصی پادشاه بمیر حمله آنکه امیر الامرا خود بکس رود بر سر قبول اینصورت که امیر الامرا نظر بر سلوک پادشاه و میر حمله تنها گشته است قطب الملک مناسب دید گفتگو سے خوشونت امیر از طرفین بیان آمده کار بجائی کشید که هر دو برادر از رفتن در بار پاکشیده سخت خود و فراهم کردن سپاه و بستن مورچل با طراف خانهای خود مشغول گردیدند و پادشاه امر سے خیر اندیش خود مثل میر حمله و محمد خان و خاندوران را طلبیده در خلوت مشورتا سے نمود و هر روز بلب تلون و نامرد سے تبدیل تدابیر رویداده هیچ امیر سے قرار نمیگرفت و از اشتها و انتشار این خبر گرانی اجناس غله و جمیع ماکولات با فراط بهم رسیده حرج عظیم بر مسافر و مقیم نیگدشت و آمد رفت پیغام بران و ابواب مراسلات فیما بین پادشاه و وزیر مفتوح بود لیکن عقده نمی کشود چون صورت مذکوره امتداد یافت مادر پادشاه نجا قطب الملک رفته منظرین خاطر ساخت و قرار برین یافت که در قلعه بندولیت سادات شود و بعد از ان هر دو برادر نزد پادشاه حاضر شوند چنانچه همین قسم لعل آمد و قطب الملک اسرار به پادشاه آمده عذر تعقیبات خود خواستند و شکایت سواطن که پادشاه با طاهر و سوسه قند لکیر از سادات بهر ساندید بود در میان آورد و در شمشیر بازرگ خود بر آورده پیش پادشاه گذاشتند و گفتند که اگر مقصیریم انیک سر و شمشیر و اگر نیا بر حقوق خدمت قتل نامردم گران باشد معزول المنصب نموده رخصت فرمائید که به حج بیت اللہ الحرام و زیارت سید امام و ابا بکر خود علیهم السلام سعادت ما اندوزیم اگر منظو خدمت گرفتن و همراه داشتن باشد بر سخن در اندازان تمامی پیش و غمازان فعل کردان

روداد از ایذا و استخفاف جانفشانان و فاسرشت بودن بعید از طریق سلاطین حق تناس و خلاف قانون خرد مندان محکم اساس است
 آخر بنا کے معاملہ در رفع مناقشہ بدین صورت گذارشتہ آمد کہ میر حبلہ بصوبہ دار سے عظیم آباد سرفراز سے یافتہ از حضور محروم و مجبور
 گرد و دامیر الامرا بہ بند ولایت صوبہ پاک و کمن نہضت فرمایہ چون استر ضلعے طرفین بہ صورت مرقومہ بعمل آمد در ہمان ایام میر حبلہ
 بصوبہ دار سے عظیم آباد و مور گشتہ را ہی گردید در ظاہر خود خاطر دار سے سادات بعلم آمد و در باطن گویا افزایش استعداد میر حبلہ و
 تہیہ از دیاد مواد فساد منظور بود فریاد سدا میر الامرا برای صوبہ دار سے صوبہ پاک و کمن احکام مطاعہ بنام نوکران و قلعہ داران
 و غیرہ حکمہ پادشاہ سے کہ متعین ہمالک و کمن ہر یکے یکا سے مامور بود شروع بہ تیار سے و نگارش آن شد و رقم بزل بنام نظام الملک
 از کمن و داؤد خان از احمد آباد گجرات نوشتہ گشتہ حکم حضور صدور یافت کہ نظام الملک بحضور آید و داؤد خان بنی بہ برمان پور
 رفتہ انتظار امیرانہ مرا نماید و بعد رسیدنش دران دیار بامر سے کہ حسین علی خان فرمایہ قیام نماید و در باطن بداد و خان حکم حکم رفت کہ در
 برمان پور رسیدہ با استعداد حرب کوند و ہر گاہ حسین علیخان در انجارس سعی تمام در دستنیصال او نماید کہ بعد ظفر یابی بر او ناظم جمع صوبہ پاک
 و کمن و مورد الطمان و اعطاف پادشاہ سے خواهد بود و بہرین عرصہ شاد سے گنجدانی فرخ سیر پادشاہ با دختر اجیت سنگہ انجام یافت
 چنانچہ غم قریب ذکر آن نمودہ سے آید بنا بر اطلاق بر احوال مزاج داؤد خان فتنہ کہ بمقتضی سے عدم تدبیر او در گجرات بر مسلمانان
 روی نمود چون ذکرش ضرور بود بہ نگارش آایہ عبارت رفت *

ذکر حدو شقنه عظیم میان سلم و ہنود در بلده احمد آباد گجرات بنا بر عدم تدبیر داؤد خان فغان

در سنہ احد فرخ سیر کہ داؤد خان ناظم گجرات بود آخر سال از ایام حکومتش ششہ کہ ہنود ہوسے را بر عم خود سے سوزا نید یکی از ہنود
 در محن خانہ فز کہ آن محن مشارکت با خانہ سے مسلمانان چہ داشت ارادہ سوختن ہولی ہنود مسلمانان مانع آمدند نہند و بخت آنکہ اختیار
 خانہ خود دارم آتشی برافروخت و بر عم خود ہولی را بسوخت روز دیگر مسلمانان علی الرحمہ ہنود ہمان بخت بر سبند و گرفتہ گاوی را آوردہ بہ
 ارادہ بختن طعام روز وفات سرور کائنات بگشتند ہنود تمام محلہ ہجوم بر مسلمانان نمودند مسلمانان چون کم بودند تاب نیاوردہ در خانہ
 پنهان شدند ہنود تعصب را از حد بدر بردہ سپہ قبالی را کہ چارہ ہانزدہ سالہ بود بد سندنہ آوردہ عوض گاؤ بگشتند مسلمانان شہر شبانہ
 این احوال چون حق جان بچند ہشتند ندای عام در دادند چہ ہزار افغان کہ ملازم داؤد خان یردند با جمیع سکند شہر از دام نمودہ ہی ہتر
 آقا بدرخانہ قاضی آمدند قاضی بخوف داؤد خان کہ رعایت ہنود منظور داشت در بر سر و کمر و سبت مسلمانان بخورہ قاضی یا بشوق
 خود در خانہ قاضی را شکستہ خانہ اش را آتش دادند و شریعت پناہ را ہراہ گرفتہ شروع بسوختن دکانہ سے مانک چوک و دیگر خانہ های
 ہنود نمودند و بر سر خانہ کپور چند نام جو ہر سے کہ مصاحب داؤد خان و شدید المتعصب با مسلمانان بود ہجوم آوردند او در وارہ محلہ
 خود را البتہ و بر قندازان بران گذارشتہ بچنگ پیش آمد و جمعے از ہنود و مسلم گشت و از شدت فساد چند روز دکانہ سے شہر
 نید بود چون تدارک خاطر خواہ مسلمانان صورت نگرفت عبدالعزیز و عبدالواحد و شیخ محمد علی و اعطاک بجلئیہ فضل و صلاح آراستہ بودند
 با جمیع از مسلمانان بہرہ و غیرہ برای استفانہ عازم دار الخلافہ گشتند داؤد خان بہ کپور چند مہر خود و قاضی و دیگر حکام و علمک پادشاہ
 محضے متضمن بی جرمے ہنود و تصور مسلمانان نوشتہ دادہ روانہ حضور نمود و بعد ورود و لشاہ ہمان آباد با جہرتن چند بخت
 ہم کمیشان خود پر داختہ مسلمانان را مقید کرد ایندو فریاد آن بیچارہا بجائے نرسید خواجہ محمد جعفر و ولینش کہ برادر حقیقہ صمد خان
 خانہ دوران و بزرگ حقیقت کیش عاشق خدا و تارک دنیا بود بر احوال مذکور مطلع گردیدہ بہ سلطت خانہ دوران در استخلاص مسلمانان عتید

بگیناہ فریبہ الی اندک گوئیدہ بیچارگان را از ان بلا ی بگیان ربانی دبا نید شیخ محمد علی ما عطا ممنون احسن ان بزرگ گردید روز بیدار
 اخلاص با خواجہ محمد جعفر بہرسانید و در خانہ و مجلس خواجہ مذکور در حالت وجد و سماع اشعار مستغنی مدح و لغت سرور کائنات و انکسابل لہبت
 توان از استادان خود یاد گرفته میخواندند و خواجہ بہت با جماع آنها نہایت رغبت داشت شیخ محمد علی در اعطای نیز در خانقاہ خواجہ مرحوم گاہ گاہ
 در وقت و عطا بعد حمد و لغت فقرہ چند در مناقب ائمہ اثنا عشر بنزد بیان بیان جارسای می نمود و باین سبب ہمسدہ و دشماہ جهان آباد
 ہم میخواست کہ بگنجد شود اما نشد ذکر آن بعد ازین خواجہ آمد چون اجیت سنگ سفارش دختر خود بہر شہ اتم و اکل نمودہ فقہ ہائے پادشاہ
 کہ متضمن قتل امیر الامرا بود نمود و اسلام اشقہ ہائے پادشاہی بدست آوردہ احترام و آبرو سے راز تہجد گشتہ بود ہنگام تجدید نمود
 کہ بواسطت مادر پادشاہ بعل اید شقہ لا نکور نیز پادشاہ نمود و عذر خواہی آن ہم در میان آمد چون رفع کدورت ہارویداد و جمیع جواب سوال
 انفضال یافتہ میر علی بہر از حضور بیرون رفت شادی فرخ سیربارانی تقریر یافتہ مسموم شد کہ امر الی انقضای از انعقاد این بزم
 مازم سفر و کن گردد *

ذکر شادی کتخانی فرخ سیربارانی

محمد فرخ سیر حکم بہ تیار سے سامان شاد سے کتخانی نمود و بانذک فرصتہ انچہ بایست میاگردید از ان طرف امیر الامرا لوازم
 و اسباب شاد سے دختر موافق ضابطہ بند و ستان اما وہ ساخت و شاد سے این عروس و دادا و سہ پنجویں ذرنتی بعل آمد
 کہ در سہد و دکن از ابتدای عہد رایان در اجا کن و سلاطین اسلام در بیچ اوقات و ایام کسے ندیدہ و کسے از کسے نشیندہ
 بر تجلات سلطنت تکلفات بسیار افزائش یافت چراغان گوی سبقت از کواکب آسمان ریودہ زبان ملامت بد رخشاہ
 ثوابت در از داشت و چہستان آرایش گلستان ارم را خوشہ چین نصارت خود انکاشت از نور سرور بہرہ عشرت او کام راستی
 بہ اما صیوادم نے میر سید و مسرت و شادمانی چون روح حیوان در رگ و پے مردم میدوید یازد عام ہا شائیان و بلا از ان فضای
 شہر و بازار از دل عاشقان تلکتر و مہشادہ تازہ رودی و بشتاشت چہرہ عاشران و دستمان گلہامی بوستان را غار خارجہ شہر و دگر
 القصد شب چہینہ بیت دوم دو الحہ شاد سے مجلس انعقاد اختتام یافت و پادشاہ بجانہ امیر الامرا آبرہ صیغہ عقد خواندہ رود
 چون عروس در غلغلہ کرنا و کوس ہم گزشتہ بود کسرا خوشی یافت *

ذکر مناقشہ کہ شیخ عبید اللہ ملتانے را با خواجہ محمد جعفر سے داد

در بہین اوان شیخ عبید اللہ ملتان سے از ملتان بدار الخلافہ برای کار سے آمدہ در مسجد جامع و عظیم سے گفت معرکہ اور رون گرفت روز سے
 برای دیدن خواجہ محمد جعفر مرحوم رفت چون در مجلس خواجہ مشاہدہ نمود کہ بعض مریدان و معتقدان زمین برس گمانید و توانان بخوانند
 ابیات منقبت عشرت طاہرہ پیغمبر علیہ و علیہم السلام شتعال سے مانیہ شیخ عبید اللہ را استماع ابیات مناقب گران آمدہ شروع
 بوعظت نمود کہ سجدہ بغیر بندہ سے را روا نیست و شہیدن سرزد در شریعت ممنوع و مردود است و قناعت باستماع مناقب
 اہل بیت پیغمبر صلعم کہ بدون ذکر اسما سے در ثما غرا صحاب کبار ان سرہ رہا شد خلافت آئین اسلام بہت خواجہ در جواب فرمود کہ نشان
 چہی بدوان اینان بجز ذات پاک حق دیگر سے را موجود نمی دانند چگونہ راستی بسجدہ انبار و روادار چنین کار توانند بود کہ نیک از
 در علا عشق بہر جا محبوب و معبود خود را موجود دانستہ نیز برین پوس سے پر دازند از گفتہ کسے ممنوع نمیشد باز بارہ گماہ سے پاس سے

همسایه و دشمن و همبر و همه دوست که در دلش گدا و اطلس شده همه دوست و در این فرق و نهاتخانه جمع و با ستمها دوست هم با ستمها است
 و قوالان آنچه از استادان خود یاد گرفته اند می خوانند منع آن مایل لازم نیست اگر شما اشعار مناقب صحابه یا دواوید تعلیق نماید آنها بخوانند
 آن ابیات هر جا و هر گاه خوانند شغال نمایند شیخ عبید الله از شنیدن این جواب میل خواهم بدمش شیخ گمان کرده آزرده بر خاست و در
 مسجد جامع در وعظ خود علی الرغم خواجه احوال متأخرین متعصب مثل آنکه جناب امیر المؤمنین علی مرتضی علیه التجه و التاد داخل اهل عیال
 و علوی را سید نباید گفت و شیخ تن پاک که می گویند خلاف عقیده اهل سنت است چه صحابه و دیگر پاک نبوده اند و دیگر نه تنها سکه نهیب
 اما میرانصب العین خود نموده راسته بتقصیر دران باب بنود خواجه برین افادات او مطلع گردید پیغام داد که این چنین مقالات
 در وعظ خارج از طریق دین مبین و بیرون از رویه اهل سنت و جماعت است بلکه محض آسین خوارج اگر بقیصر خانه بیاید یا جانی مقرر نماید
 که حضور دیگر فضلائه منصف متدین در تحقیق احوالیکه می گویند بدلایل عقلی و نقلی مناظره کرده آید یا آنچه دعوی می نمایند از رو
 کتب معتدیه فقهای اهل سنت و صحیح احادیث خاطر نشان نماید تصدیق میجای خواهد بود شیخ عبید الله در جواب کلمات درشت
 و پریشان گفته فرستاده اتفاقاً در همین زود سکه روز جمعه وقت و شرط چند سکه از منزل زاردها سکه او باش وضع مع سجه پاسک
 خاک کربلا در گردن و بازو بهیات مجوس در مجلس وعظ آمده که پاسک تنبلی شیخ عبید الله نمودند و سه هزار کس از بیرونش که سماع وعظ
 می نمودند گمان آنکه اینها فرستاده خواجه بر آفتل و اعطای آمده اند کلمات تشبیح رقصه بر زبان رانند و منزل زاردها تا شب شنیدنش نیارده از
 مسجد بر آمدند عقب آنها نهند و کی اهل رسیده سپاسه وضع بهوس شنیدن وعظ آمده برگردید سیکه از خدمت مسجد با جمع دیگر توهم
 آنکه او هم از ان جماعت است بقصد گرفتن بگشتنش دوید بنده و سکه مذکور برگشته موزن را بگشت خود هم گشته شد و تا دو سه روز تلاش
 او با سید تحقیق و اثبات آنکه فرستاده کیت نگذاشتند که برداشته شود بعضی از متصیان و هواخواهان شیخ عبید الله زیاده گو بسیله
 بعضی مقربان درگاه حضور پادشاه استعانه نمودند که خواجه میخواد در دین اهل بیت خللی اندازد در عهد پادشاه نو کلفظ بلکه وصی آن
 هنگامه شد الحال احوال زیاده برانست بهتر آنکه خواجه را از شهر بیرون کنند و در معارک و بازار شاهجهان آباد که اشعار مناقب ائمه سیر
 خوانده فضائل آنها نگویند بعد روی نمودن اینصورت ورق گردانده غیر دم رواقض بر زبان نمی آید فرخ سیر با شریعت مان که شایسته
 حضور بود درین خصوص سوال نمود قاضی گفت که بد اعتقاد می خواجه شرعاً ثابت نمی شود و آنچه شیخ عبید الله میگوید مطابق کتب معتبره
 عقاید اهل سنت و جماعت نیست اما بنا بر رفع گفتگو خواجه اگر تبدیل مکانی نماید مضائقه ندارد و خانه و ران درین باب آنچه بایست جناب
 خواجه التماس نموده صلح داد که چند سکه در مزار خواجه نظام الدین رفته زبان معاندان بایست و شیخ عبید الله را طلبیده گفت که
 بچه مطلب درین شهر آمده مطالب او را بعد از چهار روز چهار روز سرانجام داده روانه ملتان نمود و وقت را خوا با سید

ذکر طفر یافتن عبدالصمد خان بر بنیاد مقتدا می فرق سکمان محل احوال آن فرق و مقتدایان ایشان

و بعدین عرصه که سال پنجم از جلوس فرخ سیر مطابق شلاله هجره بود و بی نروسه با زوی عبدالصمد خان بهادر دلیر خک بنده افتاد
 دور و بهین نام نید اور قوم خود دعوی مشهور و دران وقت بریاست سکمان و نفرت آنها مغرور و مردم که سفاک بی باک بود و خود را
 سلطنت برداشته ظلمای بی پایان بر خلق حدامی نمود و پادشاه اعمال خود رسید تفصیل این احوال آنکه فرق سکه که پیرو سسلک
 گورگو بنده نمود و موسه ریش و بزوت و سر از ابتدا سکه تولد مطلقاً نمی تراشند و اکثر نیلگون پوشیده با سلاح و یراق میگردند و بهر چند
 از فرق مختلفه باشند هر گاه این مسلک اختیار نمایند اجتناب و احتراز از همه بگریزنا لب مستره و قاعده دیرینه میهنودی کنند اگر چه

ذکر غریب متن فید احمد زمان بر بنده اشقیه از فرقه سلیمان

البد فرق باشند حد و ثابین مسلک در او اخر عهد عالمگیر اوزنگ سب اتفاق افتاده موجد این طریق گورگوند است که از خلفا سب
 نانک شاه فقیر مشهور بوده و مجمل احوال نانک آنکه پریش بقا لے از قوم کتر سے بود و در عهد طفلی حسنی و صبا حتی با اندک مایه استعداد و کتیا
 خداداد داشت و سید حسن نام در وی شے صاحب حال و مقال بر نانک مذکور نظر توجه داشته همت بر تربیت اوسے گذاشت بغض صحبت
 بر وی شس حقیقت کیش فی الجمله شعور و دانش بهر ساینده بر حقائق و معارف که کتب فقرا سے اسلام و صوفیه ذوی الاحترام بان شجون
 اطلاع حاصل نمود و از تعصب کیش آبا فی خود گذرشته مضامین اقوال آن بزرگواران بزبان پنجاب لے که داشت در سحر شعار
 سند سے متون می نمود اشعار و کلمات او فرام آمده صورت کتاب لے گرفت و نام آن کتاب گزنت افتاد و برین اعتبار و کثرت
 اتباع در عهد بابر پادشاه او را میر آمد والی آلان در میان پیران او آن کتاب غزنت و شهرت داشته مشهور و معروف است و بخوانند
 آن اشتغال داشته احترام بسیار بر آن کتاب می کنند و کلامش چون ماخذ صحیح در دخیالی از لیبی و متانتی نیست بشیر اوضاع فقرا
 او مشابہ اوضاع فقرای سلیمانان منهد بود و الحال هم فقرایش بهین صورتند و اکثر جا بلکه شمه بهر او و با کتیا که با صطلح آن با سنگت گویند
 سنگتیا کی سرگروه و دیگر مریدانش می باشند و اولاد نانک منحصر در دو پسری بود یکی سری چند نام دوم لکھی چند دنیا اند و
 و بسیر و شکار بسیر در اولادش هم الی آلان کذکک صبا حاضر او گے در خاندان آناست بهر سه چند صورت در وی شے اختیار نمود
 زن و فرزندان داشت اما بجای پدر هم نشست و سجادہ نشینی نکرد فقرا سے نانک شاید که در نیاس و اوضاع مشابہت نام
 فقرای مسلمین منهد دارند اخلاف و پیروان او و یکی از خدمه نانک که انگد نام داشت سجادہ نشین نانک گشته سجاسی او نشست
 و سیزده سال سجادہ نشینی نمود چون پسند داشت امر دس مرید خود را سجادہ نشین خود نمود و بیست و دو سال سجاسی پر خود نشسته
 قالب عنصر سے را بدرد نمود و با وجود اولاد او هم راه اس نام داماد خود را سجاسی خود نشاند و او بیست مال زر لے کرد و بعد او
 گور و ارجم پریش سجادہ نشین پدر گشت و بعد بیست و پنج سال از دنیا در گذشت بعد او گور و بر گونہ پیشتر سی بیست سال سجاد
 نشینی نمود بعد او گور و بر گونہ هم که بدش حضور پدر خود مرده بود سجاسی خود نشست و هفتده سال بهائی اتباع خود
 نمود بعد او گور و بر گونہ پریش در هر دو سالے بر و سادہ پدر نشست و سه سال زندگی کرد بعد او تیغ بهادر سپر خود گور و بر گونہ یازده
 سال سجادہ نشینی نموده در قید امرای عالمگیر افتاد و در شسته بهر سے مطابق شاه عالمگیر سے حسب الحکم پادشاه گشته شد و گور و بر گونہ
 سپر تیغ بهادر سجاسی پدر شسته مدت بار یاست نمود سجادہ نشین هشتم نانک که تیغ بهادر نام داشت پیروان بسیار بهر ساینده صاحب
 اقتدار گشت و چندین هزار کس همراه او میگردد و معا صرا و حافظ آدم نام فقیر سے از فرقه مریدان شیخ احمد سر سندی جماعه کثیر مرید
 و پیرو سے خود بهر ساینده هر دو کس شیوه اخذ و جز سب و تعد سے اختیار نموده در ملک پنجاب میگردد تیغ بهادر از سبند و آن را
 سگرفت و حافظ آدم از سلیمانان قائل نگاران پادشاه سے لجا لگیر بگما شتمند که دو فقیر سے یکے هندی و یکی مسلمان فلان فلان هندی
 این شیوه را برگزیده اند و چه عجب که اگر اقتدارشان بیفزاید خروج بهم نمایند عالمگیر سے اجتماع اینخبر سجاکم لاسور نوشت که هر دور گرفته
 حافظ آدم را از مالک محراب کرده در موطن افغانه آن طرف انگ و پشاور سرد هندی و نگارند که باز این طرف عود تواند نمود
 تیغ بهادر را گرفته مقید و محبوس دارد و چنانچه حسب الحکم لعل آمد و بعد چند روز حکم دیگر در باره تیغ بهادر رسید که او را کشته و حسب
 را چند حصه نموده اطراف شریا و نیزه حسب الامر وقوع پیوست اما هم اسیان تیغ بهادر بطور فقرا میگردد و سلاح و یراق
 یان خان ممول بنود بعد از آن که عالمگیر حلت نمود و نوبت سلطنت به بهادر شاه رسید و بقولے در او اخر عهد عالمگیر گور و بر گونہ
 جای پدر خود تیغ بهادر نشسته منتشران فرقه خود را آهسته آهسته جمع نمود و سلاح و اسب و یراق بهر ساینده بهر اسیان خود

قسمت کرد و مانند کاندک است پانچ خود را در پیش جنگ نامزد نمود و چون فرمان پادشاه فوجداران حضور تبادلیت پر او اخذ آن در بر خود گرفته بمانی رسید و پس از آن سیر خجندیان
 گردید گشته شد چون خوست که نزد اهل و عیال خود برسد عجب شوق از لشکر کاهم نبرد غیره شوار بود بعضی ایاخانان و عده سائیدن مبلغی گران اشترط رسانیدن و از
 مکان نمود و آنها اورا لباس نیلگون بطور افغانه و جلیله پوشانیده و موی سر و پیش او بلند گردانید و همراه خود گرفتند و در راه با حترام همه آوردند
 هر که از احوال او می پرسید می گفتند که پسر زاده او چه است چون بجای معهود رسید و پریشانی بحسبیت گرایید همان میبایست را
 بحال داشته تغییر کرد و در آن نمود و سپردان خود را نیز دلالت نمود که همین طریق و صورت اختیار نمایند و آشفتگی در جوش او بپرسید
 هوشی نداشت و بهین حال در غم انتقام سپردان خود بود و بعد او نیز بجای گور گویند نشست او اقتدار بسیار بهر سائیده چون کنه های
 دیرینه قتل تیغ بهادر و سپردان گور گویند در دل داشت بردات و آبادی اهل اسلام هر جا دست او میرسد تاخته از سکنه آنجا هر که
 می یافت بقا نمیکرد و هر چند اطفال صغیر را با شنند حتی زنهای حامله مسلمانان را شکم دریده و جنین را بیرون کشیده میکشند بهادر
 استماع شور و شورش او نموده افواج بتبئیه او کما شت یکبار خانانان شرم خان با سه هزار سوار اورا در کوه کوه محصور نمود و او از آنجا
 بجلیله و جرات بدر رفت کوه تانیه محمد امین خان و اغرخان و ستم دل خان و غیر هم امرار سیده باز محصورش ساختند اما شش
 انجام نیافت سبب آنکه گور گویند مقابل افواج پادشاهی می گشت اکثر بطور پیاپی و قطع الطریق در اطراف جوانب دویده کجا
 نمی آسود و هر جا قابوی یافت در قتل عارت و تخریب مساجد و بنیادین مسلمانان مقصوره می نمود و همین قسم این قضیه امتداد یافته
 تمام شده بود که بهادر شاه رحلت نمود و در لاهور مقابل پادشاه زادگان با هم گریختند و مذکور شد و دیده که سبب آنکه سگمان نیرخت
 از بیخبت اقتدار بنده نهایت زیاده شد چون معز الدین گشته گردید و نوبت سلطنت بفرخ سیر رسید حکم تبئیه بنده با مسلم خان صوبدار
 لاهور شرف صدور یافت اسلام خان بوجگ بنده برآمده بر سر او تاخت و در جنگ نبره میت خورده غائب غاسر بلاهور برگشت و بنده را
 سخت بسیار بهر سیده دست تقدیش بر مسلمانان از پیشتر هم بیشتر کرده گشته آنچه نبایست بجز آورد و سهرین عرصه با نیرخت
 زام فوجدار سهرند باراده مدافعه بنده از قصبه بلوره برآید و لشکر خود اقامت داشت و وقت نماز مغرب با معهود می خیمه
 علیحده نماز میکرد که سگنی از اتباع بنده ای خدانا ترس مثل فدایان حسن صباح در غفلت بیک ناگاه سیمه مذکور در آمده با نیرخت خان
 را در عین نماز بگشت و صبح و سالم بدر رفته همایان خود پیوست چون این خبر بحضور رسید بعد الصمد خان بهادر در لیر جنگ تورانی
 که صوبه دار کشمیر و چند هزار سوار بخل با او بود حکم استیصال و قتل و اسیرند امع سنده صوبه دار لاهور برآ سپرد او زکریا خان
 اصدار یافت و قمر الدین خان سپه اعما و الدوله محمد امین خان و اغرخان و دیگر فوج مغلیه در ساله و الا شایسته واحدیان
 توپ تو سچانه به مدد کمک او تعیین شدند عبدالصمد خان بجز دور و دست و حکم عازم لاهور گشته عارت خان چیل خود را
 به نیابت در شهر مذکور فرستاد و خود با فوج جزا بر سر آن بدترین اشرار رفت چون فوج ولایتی همراه دشت تباختها سگ
 متواتر بنده سگ متهم در امضی ساخت و متوالی در تعاقبش بود آن سیاه درون چندین جنگ صعب با عبدالصمد خان نمود
 و قریب بود که شکستی در لشکر مغلان افتد اما نصرت ایزد سگ شکست کس در سپه خورده در قصبه گورداس پور که مسکن و
 موطن آنها و آبادی معمر بود و اسباب محصور و حصار حکم داشت رسیده محصور گردید عبدالصمد خان مشغول محاصره گردید
 نگذاشت که یک دانه از جنس غله باندرون قلعه تواند رسید چون محاصره امتداد و ذخیره و انبارها تمام یافت ماکولات بدست آمد
 و مردم محصور که خلق کثیر بود مجبور گردید که کاه و سب و خر و بره در بند پیشان ممنوع و محترم بود و بناچار سنجوردند اما بنا بر خود
 و تعصب که بدل گشته راضی به تذل و انقیاد نمی شدند هر گاه بی طاقتی از حد گذشت و ماکول مطلقا مفعول گردید بسیار

از آن فرقه بگریز سستی و مرض زحیر و اسهال پهلایک شده باقی التماس امان و استمدادی آمدن بلبشکر نمودند عبد الصمد خان نسبی در میدان نصب نموده فرمان داد که سلاح و یراق زیر علم مذکور گذاشته بی یراق نزدیک لشکر جمع شوند بنا بر عجز و منظر ارجار و ناچار قبول نموده حسب حکم لعل آوردند بعد اجتماع آنها عبد الصمد خان همه را دستگیر نموده جمع کثیره را اسیر کرده با سه لشکر خود سپرد که بر لب تاجان دریا که پائین گورداس پور میگردد گردن زدند و روسا و مشایخ فرقه مذکوره را بر شتر با سه بی بالان و خرهای عربان کلاه گاه بر سر و سلاسل و در دست و پا کرده سوار ساخت و باین هیأت قاصد لاهور گردیده بصورت مسطور آنجا مع غرور و رشپش پیش سوار خود گذاشته داخل شهر گردید ما در یانیزید خان که در شهر لاهور بود با جماع این خیر شادمان گشته بر سقفی در بازار سر راه سوار عبد الصمد خان نشست مردم را گفت که هر گاه قاتل سپهر من که در قوم خود بسبب کشتن یانیزید خان باز سنگه نام یافته بود برسد مرا نشان خوابید و چون آن نایکار غدار بر خر سوار در رسید مردم آن ضعیفه را خبر داده شناسانیدند عقیقه مذکوره بکنیه خوان و انتقام سپردند آن سبک سر را چون نزدیک رسید شک گرانی از بالا سبک بام بر شتر افکنده از جان بگشت عبد الصمد خان با جماع این خیر سلیمان را بجلها سبک اسپه خر پوشانیده از نظر مردم مستور ساخت تا اکثر کشته نشوند و بدون بجنور فرخ سیر که منظور داشت میسر آید و بعد چند روز آنها را بدستور سطور از لاهور کوچانیده همراه قمر الدین خان سپهر محمد امین خان و سپهر خود زکریا خان بدار الخلاقه فرستاد چون نزدیک بشا جهان آباد رسیدند فرخ سیر اعتماد الدوله محمد امین خان را فرمود که بیرون شهر رفته نداسد مذکور را تخته کلاه و روسیاه نموده بسوار کفیل و دیگران را بر خر و شتران و سربازان نیز با کرده بشهر در آرد بعد آوردن بجنور حکم حبس آن نامحسب مع لپه دو سه نفر معتبر در قلعه شد و در باره دیگران فرمود که هر روز صد نفر از آن گروه در بزرگی چوبتره کوتوالی ورسته بازار با قتل رسانند حسب حکم لعل آمد اما عجب تعصیبی از آنجا مسموع شده که در کشته شدن یکی بر دیگری سبقت می حبت و منت جلاد می نمود که اول او را بکشید چون تمام آن جماعه بیادش اعمال خود رسیده مقتول گردید سپهر نندار ابرزانوسه او و بدست همان نایکار زنج کشانندند و آخر نیز بنورما سه آهنی تاب داده پاربا سه گوشت او را از تنش کشیدند و بخرای اعمالی که با خلق خدا نموده بود مجازا گردانیده بجاییکه مستحق آن بود رسانیدند گویند محمد امین خان از نندار بیدین پرسید که آثار عقل و رشادت از چهره تو پیدا است ترا چه چیز بر اینداشت که عذر اقبال چندی و زرو و وبال در دنیا و آخرت گردانید و در مکانات اعمال خود باین حد رسیدی جواب گفت که اجماع جمیع ملل مندا هب است که هر گاه تهر و عصیان خلایق از حد بیرون رود و منتقم حقیقه در مکانات اعمال آنها چون من فاسد می رامی گمارد تا جزا سه بر یک در کنارش نند بعد از مثل شما مقتدران را بر و تسلط داده او را بسزاکردارش میرساند بیست این جوش خروش طمان حبت بگر خنیا صداتارده

ذکر نصرت نمودن امیر الامرا حسین علی خان بهادر به دکن و ظفر یافتن دانه و خان پنی و نمودن دیگر حوادث و فتن

قبل ازین نگاشته خامه و قانع نگار شده که امیر الامرا عبد بر آدن میر حلیه از حضور تقسیم اراده دکن نموده نیابیر انصرام بعضی مرام چند روز متوقف بود بعد انقراض از جمیع کار سازیمها بطرف دکن عازم گردید و سجدت پادشاه معروض داشت که درت مخالفت نمود و مواثیق و بیروز اراده فاسد نسبت بقطب الملک در بسیت روز نیده را رسیده دانند بعد نصرت یر الامرا پادشاه بد او و خان ک صوبه دار احمد آباد و افاضان صاحب الرس شجاع مشهور بود و یا سرداران مرهبه دکن نهاد

رابطه و اتحاد داشت صوبه دار سے برتا پور مقرب نموده محض و متواتر احکام سیف رستا د کہ در برتا پور آمدہ اطاعت امیر الامرا حسین علیخان
نمایند و بفتح دستتصال او کو کشیدہ اسید وار غنایا و صوبہ دار سے کل و کمن باشد داؤد خان بہر پور رسیدہ دم از صوبہ دار سے
باستقلال زد امیر الامرا بر این ماجرا اطلاع یافتہ داؤد خان پیغام فرستاد کہ چون کل صوبہ جات و کمن بمن تعلق گرفته است باید کہ
قدم از جا دہ اطاعت بیرون نگذاشته با استقبال شتابید و الا خود را نزد پادشاہ رساند و باعث فساد و نگشتہ خلل اندازید تا نمایند ^{خان}
از قبول این ہر دو امر با منوہ از برتا پور بر آمد و بیرون شہر خمیہ نمودہ از اطاعت امیر الامرا سر باز زد و سرداران مرشدہ را کہ یکی
از انما از عمد بہادر شاہ نو کر سلطنت و ہفت ہزار سے بود و نبیایے سیند ہیہ نام داشت و پرگنات سیر حاصل اورنگ آباد
در جاگیر او تنخواہ بود بعد خود طلبید و آنا حاضر آمدہ گردید برتا پور فرود آمد تا آنکہ او اہل شہر رمضان المبارک سنہ چارم جلوس
امیر الامرا حسین علیخان بہادر رسیدہ ہر چند سخنان سو و مند بان افغان جہالت شکار گشتہ فرستاد و ذکر گرفت و پایان کار
بجنگ انجامید امیر الامرا با بیت و چند ہزار سوار کہ در کاب نصرت انتساب نمود ہفت صغوف حرب آراستہ سوار شد
و از ان طرف داؤد خان با ہمراہ بیان کہ ہر یکے بزعم خود دستمستان بود فوج خود آراستہ بارادہ مدافعہ نمودار و معبر کہ
کارزار نمایان گردید زد و خورد سے عظیم دست بردا قوسے رویداد بہادران طرفین تجنیز عجیے بر پا کردہ دست از قتال یکدیگر
فاصلہ داشتند سرما چون تگرگ از این خونبار شمشیر آیدار میر سخت و دست مبارزان خاک معرکہ را با خون مردان مقابل می آویخت
چہ بدنہای ناز پرور کہ بر بستہ خاک نخت و کدام گلاہ کہ از سر ہا خون چکان بر شاخسار نیز بانہ شکفت از صدمہ خریدن توپہا کے
گران زمین چون آسمان تھوک گردید و آسمان از حیرت تماشائے زرم دلیران خون آشام مانند گروہ خاک از حرکت آرمید
داؤد خان بداعیہ مقابلہ با حسین علیخان فیلبان خود را تا کید کردہ بود کہ فیل اورا بفیل سوار سے امیر الامرا رساند نہا برین
با وجود کشتہ شدن بہر امن ہراول داؤد خان کہ در شروع جنگ خود را با بسیار سے از ہمراہ بیان بر توپخانہ امیر الامرا رنجیت
دولولہ محشر در لشکر حسین علیخان بر آلیختہ معلق تیغ بید رنج سادات عالی درجات گشتہ و اکثر رفیقانش کشتہ و زخمی شدہ
بودند داؤد خان با معدود سے از فیل نشینان بزرگ اصحاب فیل با جمعیت قلیل جو یا سے حسین علیخان بودہ و حملات
متواتر نمودہ و محاربتے نمی آسود و بادوسہ صد افغان جالفشان تیر زمان سے آمدہ و قاصد آن بود کہ بہر صورت
عوز بحسین علیخان رساند لہذا تزلزل عظیمی در لشکر امیر الامرا افتادہ رستم بگ و محمد یوسف داروغہ توپخانہ و بسالت نمان و جمعی
کثیر شرط جالفشان تی تقدیم رسانیدند و خان زمان و عالم علی خان با عمدہ با دیگر زخمی گردید بدین گیر و دار میر شرف کہ سردار
عمدہ و رفیق قدیم امیر الامرا و دران روز غرق آہن از سر تا پایا بود مقابل داؤد خان آمد داؤد خان سو فارتیر در چلہ گمان
گذاشتہ بلکہ بر میر شرف زد کہ مثل زمان رو خود ہم پوشانیدہ جہلم بردار تاروسے تراہینم و تیر را از شست خود را کرد
این سخن کنائہ برای آن بود کہ خود در و بنزرہ و سلاح دیگر پوشیدہ اکتفا بجا مہاسے سفید سے نمود و تیر مذکور متصلی گلیو سے
میر شرف چنان محکم و کاو سے نشست کہ پیشواری بر آمد و میر مذکور بر تختہ ہودج بروہنقا و فیلبان داؤد خان دوسہ ضرب
کجک بر پشت میر شرف بچاکلی و چستی چنان زد کہ ما و ام الحیوہ ہمیشہ یاد کردہ در مجالس فرآن سے نمود و فیلبان میر شرف
فیل خود را از فیل داؤد خان جدا ساخت از مشاہدہ این صدمہ عظیمی کہ میر شرف رسید تمام فوج امیر الامرا ارگمان فارغ گردید
میر شرف مرثم خاطر گشتہ چون داؤد خان متصل با امیر الامرا رسیدہ بودیم و بہر سہ ہقیاس فرو گرفت و نزویک بود کہ لشکر
از ہم باشند و شکست فاحش رونماید بلکہ اکثر سے خود را بکنار کشیدہ پامی استقامت جمع کثیر سے بغیر از سرداران و شناسان

جان نثار لغزیدہ بود درین زد و کوب قیامت آشوب گلگونہ بندوق جالستان بد او دغان رسیدہ کار باہام و صبح عمر و و پیش
 بشام رسید فیلیان برگشتہ شدن او اطلاع یافتہ فیل را از معرکہ برگردانید و بقیۃ السیف را نیز ناچار فرار اختیار آمد امیر الامرا حکم
 بنوختن شاویا نفتح و طغر نموده فیل سوار سے داؤد دغان را باز طلبید چون آوردند حسب اورا با دم فیل بستہ در شہر گردانید و نہا
 بسیندھیہ کہ از میدان پایش لغزیدہ انتظار طغرا حد الطرفین سے کشید خود را مبارکباد امیر الامرا رسانیدہ نذر و تہنیت بتقدیم شہ
 و ہمہرہیانش تباراج نہ و اسوال داؤد دغان و غارت اسباب سپاہانش پرداختند اخیال و سپان او ضبط سکرکار امیر الامرا درآمد
 ازان جملہ بعد متنی چند فیل ارسال حضور گردید *

تعلی عجیب متضمن استقلال غریب

گویند در ایام صوبہ دار سے احمد آباد گجرات دختر کی از زمینداران موافق ضابطہ صوبہ مذکور مسلمہ گشتہ بعد داؤد دغان درآمد
 و حاملہ ہفت ماہہ بود کہ داؤد دغان بقصد مقابلہ حسین علیخان نہفت نمود زن مذکور جبہ برداؤد دغان باذن و اطلاع و نثر و
 نگہداشت چون خبر گشتہ شدن داؤد دغان شنید شکم خود را بہان جبہ ہر باصتیاط پاک نمودہ طفل را امانت بر آورد و خود بگردن
 ازان کہ خبر فتح و طغر یافتن امیر الامرا بہادر فرخ سیر رسید اثر خزن و اندوہ بر روی او ظاہر گشتہ بقطب الملک گفت کہ چنان
 سردار پنجاب نامی صاحب اقتدار را بجا گشتہ قطب الملک در جواب گفت کہ اگر برادرم از دست آن افغان گشتہ می شد موافق
 مرضی مبارک بجای بود *

**ذکر گر نختن میر حمله از صوبہ عظیم آباد بسبب جن و بی عقلی و هجوم آشوبہا سے
 ویکرو شدت پذیرفتن لغاتھا با سادات از سفاہت فرخ سیر**

محمد فرخ سیر در اوائل سال پنجم از جلوس خود حکم نگہداشتن ہشت ہزار سوار کردہ بود کہ اکثر سے ازان از دو ہستی تانہ صد
 بودند و تا بر آمدن جاگیر قرار یافتہ بود کہ پنجاہ روپیہ در ماہہ نقد سے می گرفتہ باشند و این جماعت دو از وہ ماہہ طلب رہکار
 داشتند و جمعہ فقط بامید جاگیر خدمت سے نمودند کہ ناگمان حکم بطرف آہنا صد دریافت و پنجشیران جماعت مذکورہ را جواب
 دادند و در بہان ایام میر حمله کہ صوبہ دار عظیم آباد بود و از بد نسقی او و نگہداشتن لشکر بسیار از مغلیہ و غیرہ و بی انتظامی صوبہ
 طلب سپاہ نرسید و جماعت مغلیہ نقد سے بر رما یا و عموم بر آیا شہر عظیم آباد بسیار نمودند و نہایت بدنامی عالم میر حمله گردید
 بہن سیام ملامت سکند صوبہ و مردم حضور و مطعون ملازمان خود گشت با آنکہ در بسیار از خزانہ پادشاہت و رت نمود باز ہم از خود
 ادای طلب سپاہ کینہ خواہ بر نیامدہ بے خبر از ملازمان خود مخفی در محفہ نشستہ بہارا الخلاقہ گر نختن و از عظیم آباد در عرصہ پانزدہ روز
 دفعہ وقت شب بدروازہ قلعہ پادشاہت رسید اتفاقاً در ان ایام اجبا مختلفہ بانواع متشستہ مسفمن گرفتہ قطب الملک و تبار
 می یافت و فی الحقیقہ یاد نہ دارادہ بدی با سادات مرتسم خاطر داشت و در عوام شہرت بود کہ میر حمله را نیز بر ای سہین تدبیر شہ
 طلبہ شستہ است کہ ناگمان و روزی بزمین اتفاق افتاد یعنی موجب مزید بدنامی میر حمله و از ویادہ تمام پادشاہ گردید
 ہر چند میر حمله ازین حرکت بموقع مورد عتاب پادشاہ گشتہ و در حضور روسے نیافت و نذر قطب الملک آمدہ بانہار عجز و ناسب
 و اطاعت و تدلل التماس عفو جرم خود و استغفاسے زلات از حضور نمود لیکن اینہما سور محمول بر کرد و ترویر و تبار سیر و تبار

پنجت سوار سوار بر طرے مذکور و دیگر مغلیہ کہ برای نخواہ خود فراہم آمدہ بجانہ محمد امین خان بختی و خاندوران نائب امیر الامرا
 و میر حلیہ رفتہ تقاضا سے طلب خود نالشاہ سے نمودند ہجوم این مردم با اسلحہ و بیاق و محاصرہ و از در عام بر جو علی امرای مذکور
 سفنون مردم میگشت کہ بسیارش قتلہ جو بیاست و عرض آنکہ عند الحاقہ علی الغلہ بر خانہ قطب الملک بریزند ازین شہر تا قطب الملک
 شیش گشتہ در نگر اجتماع فوج افتاد و شروع بنگہداشت نمود و غیرتجان ہمیشہ زادہ او کہ در ان آوان بہ فوجہار سے نارنوال
 مقرر گشتہ بر آمدہ بود با مردم بارہ کہ تازہ فراہم آمدہ بودند و فوج نونگہداشت دیگر خود را قطب الملک رسانید تا پنج مہش
 روز از در عام بر طرفیان مذکور و دیگر افواج مغلیہ در بازار با بود دستہ دستہ مسلح و مکمل میگشتند و سرداران طرف قطب الملک
 نیز از صبح تا شام بر پہلہا سوار مع جمعیت خود مستعد و تیار سے بودند و میر حلیہ سرا سیمہ گشتہ و جو در ان گم کردہ پناہ بجانہ محمد امین خان
 بر دو ہفت سہام مظاہرین گردیدہ نمیدانست کہ چہ کند با این چک و چاند دعوی ہم سے بلکہ بر تر سے با امیر الامرا ذوالفقار خان
 بہادر و حسین علیخان بہادر و قطب الملک سے حبت آخر کار چار و ناچار فرخ سیر لغزورت بنا بر رفع فساد و برات از اہتمام
 میر حلیہ را معاتب و کم منصب و از صوبہ پٹنہ عظیم آباد تغیر نمودہ سر بلند خان را صوبہ دار عظیم آباد و میر حلیہ را بطرف پنجاب
 حجت او چون باطنہا صاف نبود معہذا احتمال سازش و تزویر از ضمیر اصحاب تدبیر بیرون نمی رفت و ہر گاہ پادشاہ
 سیر سے و شکار سے میرفت یا ادنی حرکتی روی میداد غلجہ گرفتن قطب الملک در افواج سے افتاد و قطب الملک
 منویم بودہ نگہداشت سپاہ علی الدولہ می نمودہ

ذکر حلت امیر کبیر عمدۃ النور را حلیۃ الملک اسد خان آصف الدولہ وزیر عالمگیر

در ال ششم از جلوس فرخ سیر مطابق سال ۱۱۲۹ - اسد خان آصف الدولہ پسر ذوالفقار خان بہادر زمانیکہ مرحلہ نود و چہارم از
 مراحل شہسبکی سیر طے نمودہ بود بر حمت این دوسے پیوست گویا در ہند خاتم الامرا بود چہ از صفات حمیدہ و شیم پسندیدہ و مکارم
 اخلاق و مراحم اشفاق و علو قدر و منزلت و سمو جاہ و مرتبت انچہ باید داشت تا آخر عمر بر اسے بیچ یک از امرادست لبند
 و رافت تمام بر کل انام و شہتہ کا مرد عالم و با مہر جمعیت طوائف امم مدوح و مشکور اہل زمانہ و موصوت و معروف و بعضی رسالت
 آشنا و بیگانہ بود و پیت نیک و بد چون ہی بیاید مرد چہ خشک آن کس کہ گوسے نیکی برزد اللہم اغفر لہ و ارحمہ مشہورست کہ ذوالفقار
 امیر الامرا بلا زمت فرخ سیر راغب بنود بلکہ ارادہ جنگیدن بار دیگر با فرخ سیر با اتفاق مغزالدین یا شاشہ زادہ دیگر یاید رفتن عہد
 و کمن کہ صوبہ ہلسے او بود داشت بعد مبالغہ پد زنا چارتن بل زمت در داد چون باعث ملازمت ذوالفقار خان با فرخ سیر اسد خان
 بود و از نا قدر دانے فرخ سیر و بد بنا دسے میر حلیہ ذوالفقار خان مقتول شد و نام ذوالفقار خان اسمیل نام اسد خان ابراہیم
 بود تاریخ قتل سپرد و چنین موزون نمود طبیعت ہانت شام غریبان باد و چشم خون نشان گفت ابراہیم اسمیل را فرمان نمودہ
 گوئید در مرض الموت اسد خان فرخ سیر کہ از سفاہت و نادانے خود حیران بود مستعد سے را برای عیادت و معذرت فرستاد
 پیغام نمود کہ امنوس قدر شمار اندانستہ انچہ نبالیست بعل آوردیم و الحال ندانست میکشم لیکن ہوسے ندارد اگر مصالحتہ و بارہ
 سادات بہ ہمدار اشفاق شاہیکانہ نیست جو ابے او کہ غلطی عظیم از شاہ حسب قضا و قدر واقع شد و چنانچہ خاندان مارا بر باد دادید
 در مکانات آن افتادہ لید و خلل در ارکان سلطنت تیموریہ راہ یافتہ اما اکنون کہ زمام اختیار ملک و دولت بدست سادات
 دادہ ایما مقدر در دستر مناسے آنرا کوشیدہ کار بسجائے نرسانید کہ منازعات زیادہ از حد مایہ عناد و فساد دیگر گردیدہ بالمرہ

مجبور شوید و عنان اختیار از دست شما مطلقاً برود

ذکر افزایش منازعات فیما بین پادشاه و سادات

فرخ سیر تجویز میساجیان هواخواه هر کرامی خواست نخبه مستی از خدمات ممالک دکن مامور می ساخت و سندی نوشته میداد و امیر الامرا آنرا موجب و سبب خود شمرده بطالفت اهل دخل نمیداد و بران خدمات هم لاهیان خود را مقرری نمود و این امور با افزایش عناد و دشمنی شد و در حضور هم با قطب الملک و پادشاه همین آتش در کاسه بود و راجه رتن چند دیوان قطب الملک بجماعت آقامی خود از غرور و غرور دخل در جمیع و کاتب پادشاه می نمود و مقصدیان حضور را در هیچ کار اختیار و اقتدار نمیداد و در مقدمات مالی و ملکی دیوان خالصه رتن محفل محض گشته اما در محالات خالصه تجویز رتن چند رواج یافته بود و معاملات لکوک بوسط رتن چند انفسال می یافت و اعتصام خان را که تجویز خاندوران دیوان خالصه شده بود در آریان جان شاهی را که دیوان رتن کرده بود و در ناچار بودند که رضا جوئی پادشاه و قطب الملک هر دو باشند اعتصام خان اندک طرف پادشاه و کدنگ سی رایان را طرف قطب الملک اندکی زیاده مطلوب بود از نخبه هر دو معاتب استغفای خدمتین مذکور رتن بر سر و واجب عقلی گشته بود تا گمان عنایت الله خان که در سینه احد فرخ سیر بعد گشته شدن سپهرش بدایت الله خان معاتب گشته بکعبه معترف بود و معاودت نمود و فرخ سیر از بر سر می اوضاع سلطنت و حماقت هواخواهان خود مثل سیر حمله و غیره مذمت داشت و بر این اختن امر کباب و در شایسته و عالمگیر می غلط فاش می انگاشت و در عنایت الله خان را که از مره عالمگیر یا و مقصدی بخت کار کفایت اندیش بود و مختتم داشته اراده تفویض خدمات حضور با و نموده لبر از زبانه مناصب و انصاف آتش مستمال و سرگرم کار با ساخت درین ضمن اعتصام خان که از پاسدار می طرفین و خجالتی تا که از ارباب طلب گشاید استغفای خدمت نمود و تجویز دیوانی خالصه رتن با صوبه دار می کشمیر بنام عنایت الله خان شد خان هم می تویم نظر با قدر قطب الملک امتیاز می نمود و قطب الملک از سخت گیری میسای او که در عهد عالمگیر مشاهده بود در ارضی نمی گشت اخلاص خان نو مسلم با در شایسته که فاضل داشته و با وجود کمال اخلاص با سادات نظر بجای اعتنا تارک خدمات بوده بنزشتن تاریخ فرخ سیر می حساب اشتغال داشت و مصاحبت با قطب الملک می نمود در میان آمده با صلاح جانشین کوشید و طرفین را با اینصورت راضی ساخت که عنایت الله خان بدون اطلاع عید الله خان چیزی بعرض پادشاه نرساند و تجویز خدمات نماید و راجه رتن چند در محالات خالصه پادشاهی دخل نکند چون قطب الملک سبب بیدار می از پادشاه و رغبت بعیاضی برای اجراء امور وزارت بود و سخط بکمر می نشیست و کار خلق خدا جار کنی شده عنایت الله خان درین باب التماس نمود که دو بار نهایت یکبار بقلعه آمده جلوس در کمر می و اجرائی مرام انام می فرموده و بخدمت ملتمس او پذیرائی یافت لیکن چند روز باین آیین گذشته باز بر می پذیرفت چنانچه مذکور خواهد شد عنایت الله خان با وجود شعور یکبار و نسبت میدهند ملاحظه احوال روزگار کرده بر آن خد جزیه خلاف مرسته رتن چند عرض نموده از پادشاه امداد رکش نمود و نیز چون خواجه سرایان و کشمیریان و سواد بسازش و تغلب و زبردستی مناصب زیاده از حد مرتبه و همکام سیر حاصل جاگیرات در تصرف خود آورده عرصه جاگیر بر مردم دیگر تنگ گردانیده بودند خواست که از روسی او راجه و توجه منصف می نمود و غیره متعلبان منبط و کم نماید و این امر بر رتن چند و همه صاحب مداران دفتر فیان گذشته قطب الملک بخوج آورد و در میان رضی باجر می این حکم گردید و جمیع مردم متغلب بمر عداوت عنایت الله خان حکم بستند ازین کاوشها قرار یکدیگر در میان

و عنایت الله خان بود بحال نمانده و کج آمد و کج دار و مرو می گذشت که ناگهان یکی از اعمال محال خالصه متوسل رتن چند پاک حساب دیوانی آمده مبلغ کلی بدمه او بر آمد عنایت الله خان برای وصول زر را مقید ساخت و مکر رتن چند مستخلص او گردید اما سودکند نسیب عامل مذکور قابو یافته روزی گریخت و پناه بخانه رتن چند برد رتن چند حامی او گردید عنایت الله خان بعرض پادشاه رسانید چنانچه بر آن گرفتار عامل ارخان رتن چند تعیین کنانید و کار بگفتگو سے فساد انگیز منجر گردید پادشاه از روی غضب قطب الملک در طرفت بودن رتن چند فرمان داد تا اثر سے بران مترتب نشود عمده ترین منازعات که سرمایه فساد کلی گردید و سر رشته اختیار از دست فرخ سیر بیرون رفت آن بود که چو رامن جاٹ زمیندار عمده صوبه اکبر آباد که آبا و اجداد او خوش از همیشه معتمد و مکرر صدر شویانیا گشته قابل تادیب و تنبیه بود در زمان سابق سلاطین مهم آنجا مامور گشته بجز او سزا و سزا زمینداران ستمی پرداختند و او کل شوال ۱۲۹۰ هجری سے راجه جے سنگه سوانی سنجاب راجه دھیراج و اضافہ و عطا سے جو اہر و فیل و چند لکھ روپیہ نقد سرفراز سے یافتہ مهم چو رامن و تنبیه او مامور گردید و سید غا سنجان خالو سے قطب الملک از عقب جینگه سرفوج علیحدہ بطور کلی مقرر گشته بکمال اقتدار مرفض شد جینگه بر ہم مامور خود را رسانیدہ بمحاصرہ قلعہ چو رامن و پیش بردن مورچال پرداختہ تردد ہا سے نمایان نمود و سید غا سنجان نیز بعد چند ماہ رسیدہ بمحاصرہ ہا گردید و مکرر رینش و یورش ہا در میان آمد و مردم از طرفین گشتہ و زخمی گردیدند و در مدت محاصرہ یکسال عرصہ بر چو رامن محصور تنگ گردیدہ زمان فتح و ظفر قریب رسید چو رامن وکیل خود پیش قطب الملک رجوع نموده استدعا سے مصالحہ بقبول پیشکش و بودن خود در حضور شہ طغور چو رامن و سرفراز سے منصب بدون آنکہ جینگه اطلاع یابد و پای او در میان باشد نمود بسعی قطب الملک پذیرائی یافت جینگه شکستہ خاطر گردیدہ و نہایت ناخوشی بحضور آمد و پادشاه ہم شدت آزرده خاطر شد و چو رامن بشا سنجان آباد رسیدہ مکانی نزدیک بجوار قطب الملک گرفته فرود آمد یکبار در نہایت استکراہ ملازمت چو رامن میسر گشت اما بسبب طلال و افریکہ پادشاه ازین مصالحہ و معاملہ داشت بجز ثانی اوراضی نگردید درین ضمن اخبار متنافرہ بسیار از دکن بیادشاه رسیدہ باعث مزید فتنہ و فساد و جہان آشوب گردید

ذکر برتخ از احوال امیر الامرا حسین علی خان بہادر کہ در دکن ساخت گشت و بہر سیدن و مہج فسا و کہ بہر و تمام مملکت ہندوستان را فرو گرفته اقتدار سلاطین تیموریہ بالمرہ بنا و فنارفت

بعد از آن کہ امیر الامرا برد او و خان طغریا فتنہ خود را بچتہ بنیاد او رنگ آباد رسانید و بہ بند و بست ملک دکن پرداخت اطلاع یافت کہ کشت و دو ہاریہ سپہ سالار عمده راجہ ساہو بجناب لہ انکہ در ہر صوبہ دکن یکی از سرداران مرہٹہ بدستور صدر پادشاہ سے برای تحصیل چوتہ از مدت وہ دوازده سال بعد انتقال عالمگیر پادشاہ بسبب دور بودن پادشاہ و ہجوم مرہٹہ و وجہ دیگر راج گشتہ بود سے ماند و صوبہ خاندیس در تصرف دارد و مابین راہ بندر سورت قلچہ ہا سے کلی ساختہ تہا تھا قائم نموده سرفافلہ کہ از ان راہ سے گذرد اگر چوتہ از اموال خود داد سلامت گذشت و الا بتباراج رفتہ و مردم قافلہ اسیر شدہ بعد دادن مبلغ سرسرف خلاصہ سے یابند امیر الامرا ذوالفقار بیگ بخشی خود را با سہ چار سہزار سوار بپوش بر قندازان بہ تنبیه او مرفض ساخت چون ذوالفقار بیگ از کوتل مابین او رنگ آباد و خاندیس گذشت کشت و دو ہاریہ خبر او شنیدہ باہشت ہزار ہا در جنگ و سپہ سے پانزدہ شانزدہ سہزار سوار نزدیک سرحد بکلانہ و کالانہ کہ بسبب فتنہ و فساد کردہ بطرف غریبہ او رنگ آباد واقعست نمایان گردید ذوالفقار بیگ خواست کہ برو تبار زد کشت و فرار سوار نمود و بخشی کور را

میرت جنگها سے مصعب الساک کشیدہ ہر چند ہر کار با ظاہر کروند کہ این مکان قابل مقابلہ و تقابل غنیمت نیست و چون جنگ
 بغیر و شجاعت خود و جہالت دیگر سادات بارہ ہر است نشینند با جوانان یکہ تا خود را بر سر کھنڈ و رسانید کھنڈ و در اول
 مقابلہ کہ جمعے ازان جماعت بدار البوار رفتہ بودند موافق آمدین و کمینان زو بغیرار نہادہ فوج امیرالامرا را نمودن جمعیت
 چار صد ہانصد کس باطراف خود کشیدہ ہر اکندہ ساخت روز دیگر بیات مجموعے بر ذوالفقار بیگ هجوم آوردہ راہ گمک سارا
 متفرقہ بستہ عرصہ بر ذوالفقار بیگ چنان تنگ نمود کہ با معدودے در ان معرکہ کشیدہ گشت ولقیۃ السیف از اوج سخت
 نیز آیدہ زمینار جو عار سے از لباس و براق و اسیران شریک گردیدند بعد این ماجرا امیرالامرا را بہ حکم سنگ دیوان مقتدر خود را
 با فوج شالیستہ برای تنبیہ اور حضرت نمود و سیف الدین علیخان برادر خود را کہ صوبہ دار ہمایا پور بود اور تپا دیب کہنڈو
 نمودہ فرمان داد کہ ہر دو سردار سزای اور اور کنار نهند کھنڈ و برین خبر آگاہ گشتہ خود را ہمز دراجہ ساہو کہ در قلعہ متینہ و شوار
 سے بود رسانید و تھانہ سے او ہر گاہ فوج بر سر شان میرفت مکان را خالی مینگذاشتند و بعد باز آمدہ بجاسے خود می
 بر چند با فوج مرہٹہ سے دیگر کہ از اطراف احمد نگر تباخت و تاراج آمدہ بودند حکم سنگ را مضافا فرودید اور مرہٹہ ہا غنیمت
 یافتہ تا پاسے قلعہ ستارہ رسیدند اما تلافی گشتہ شدن ذوالفقار بیگ با کھنڈ و بجل آمد و بسبب انتشار یافتن اخبار نفاق
 فیما بین فرخ سیر و سادات بلکہ بقول مشہور رسیدن فراسین و احکام خنیہ بنام راجہ ساہو و دیوانیان و زمینداران عمدہ طرف
 کرناٹک وغیرہ در باب عدم اطاعت امیرالامرا و استیصال اور سرتامیہ سے نمودند و اگرچہ مبارز خیل صوبہ دار حیدرآباد کہ امیر عمدہ
 و مبارز مشہور بود با وزنگ آیا و آمدہ با امیرالامرا ملاقات نمود و باز بجاسے خود حضرت یافتہ رفت اما چنانچہ باید بند و بست و
 در حیدرآباد و بیجا پور و ہرد کرناٹک نشد امیرالامرا بہ ریافت حالات مذکورہ صوبہ دار و دیوانیان و قلعہ داران کہ از حضور ما سرور
 شدہ میر رسیدند اکثری را داخل نہادہ بہیت لعل مینگذاشتند

ذکر مصالح نمودن امیرالامرا با جماعه غنیمت بسبب برہمکاری ارکان جنور و ہمسیدین سباب فتور

عالمگیر پادشاہ بسببے بسیار و صرف خزان صاحبقران ثانی شاہ جان پادشاہ قریبے چل قلعہ متینہ مرہٹہ را مسخر و مفتوح
 و آن جماعہ را بے خانان ساختہ بود و بعد مردن عالمگیر و فترت بسبب منازعہ و مجادلہ اولادش روید اور ہا پادشاہ در لاہور
 دور افتادہ بود مرہٹہ ہا مکان را خالی و پادشاہ را دور دیدہ پیش از پیش سے در تخیر مساکن خود نمودہ مصدر شو جینہا و عیش
 قتل و غارت ملک پادشاہ سے می شدند جائیکہ قابو سے یافتند اگر کسی چوتہ کہ ہارم حصہ حاصلت میداد از دست شان
 رہائی می یافت و الا تاخت و تاراج آنجا سے نمودند و جائیکہ از جماعہ مذکورہ چیز سے پیش میرفت چند روز محاصرہ آنجا نمودہ
 خاکب و خاسر بر سے گفتند و بعد عالمگیر کہ زن رام راجہ تارا بانی نام رانی تادہ دوازده سال ہم مخالفت زدہ با پادشاہ
 بوساعت و کلامت التماس میکرد کہ لشہ طعنا فرمودن دیس کھی شش صوبہ دکن بہ ستور سر صدہ روپیہ بل کتر رجوع آرد
 و فساد کبہ ارد او زنگیہ از جمعیت ہلام و سلطنت با اطلع و ضنت قبول نمود و در عہد ہا در شاہ و کلا سے راجہ ساہو
 و رانی مذکور رجوع آوردہ مامول مذکور بھسولک رسانیدند اما بسبب منازعت با مین راجہ ساہو و رانی مذکور بند و بست کہ منظور
 بہادر شاہ مغفور بود بغیر از رسیدہ در صوبہ دار سے داؤد خان میان مرہٹہ و او عہد اخوت و قرار موافقت لعل آمد بشرط
 آنکہ در جاگیر شاہراہ دکان و او مرہٹہ فرامحت نرساند و از باقی محالات امر اور ارکان ہیر من نائب و لوڈ خان بہ صواب خود

چونته ندانند و مرسته بالقواقل و مردم دیگر از ارسه نرسانند باین صورت کج دار و میریزه لعل سے آمد و در صوبه دار سے نظام الملک که بجلی آندت بیکسال و پنجاه کشید و در اوایل بصلح و در اوخر بفرج کشته و حروب بدار و در گذشت یکبار در او کوشاک بر اقع داده و دو سه قیل و مادیان بسیار انانما غنیمت گرفته فیلان را مصوح ز را بیک بحضور فرستاده بعد از اثنای دو سال از صوبه دار سے امیر الامرا که در فساد و غنا و با پادشاه گذشت امیر الامرا دانست که بسبب بر به کار سے فرخ سیر و هوا و اهلان خفیت العقل او هر روز نوشته مشعر بر تیر و بر اجه سا هو و دیگر سر کشان و حکام حضور میرسد بدین جهت بند و بست آنجا را چنانچه باید لعل نمیتواند آورد و اطمینان سے از طرف آقا در اقباسے برادر و سلاستے خونیزند اشت بنا برین ناچار بر آ بھر ساند کن استعداد مدافعه اند انبای مصالحت با مرسته گذشت و از آنچه در عهد داوود خان پنی مقرر بود باضافه دس کھی که سر صدده روپیه باشد قبول بندوده مرسته با را با خود متفق ساخت و مقرر نمود که بشو نامتھ و چنبا با جمعیت شالیستے بطور نیامیت و وکالت راجه سا هو و حخته بنیاد او رنگ آباد بحضور امیر الامرا حاضر باشند و چون از اعمال پادشاه سے و جاگیر داران چنانچه مقرر بود بگیرند و دس کھی که سر صدده روپیه باشد از رعایا بستانند با انفصال اینصورت منازعه و مشاجرات و قتل و غارت که در بلاد دکن شائع و رایج بود فرو نشست و اطمینان سے بعامه خلایق سیر آمد اما اعمال و حکام و مالگزاران را از بودن مسه عامل یکی عامل حضور و هم عامل چو سوم عامل دس کھی رسخ تازه و از نجار سے بی اندازه روی و او بعد نوشته دادن سند انفصال نامه و خیل نمودن گماشته های مرسته عرض داشت امیر الامرا استغمن در خواست فرمان سند مطابق دست او نیز خود بحضور رسیدن فرخ سیر بر طبق فرمان دولتخواهان مستخدم خود ازین مرستم آزرده تر گشت اول بر آگه تراکت غنیم در ملک پادشاه سے خوب نشد دوم آنکه بی استیذان او لعل آمد در همین ایام جان شار خان را که امیر قدیم و بهادر دانا و با عبد افتد خان مرحوم پدر حسن علی خان برادر خواندگے که عبارت از صیغه اخوت باشد داشت به نیابت امیر الامرا صوبه بریا پنور مع خلعت و قیل و سپر و چ مرصع عنایت فرموده مرخص نمودند و در جلوت نپند و نصلح حسین علی خان بنیام فرمودند با مید آنکه جان شار خان بنمزم که عمو سے حسین علی خان و او هم فرات جان شار خان بسیار نموده عزیز و متفق جو مید اند شاید به نصیحت او خاطر خواه فرخ سیر لعل آرد و بهدین اوان اعتماد الدوله محمد امین خان را در ده ذی قعدہ سنه شش جلوس مطابق سال ۱۱۳۰ هجر سے بصوبه مالوا مرخص نمودند و مقرر شد که بعد رسیدن سبه جدا مالوا فرمان صوبه سے از تغییر راجه جیسکه سوانی نیز عطا خواهد شد و موافق مشهور آنکه خفیه فرمان صوبه دار سے با عنایات دیگر مرحمت نمودند بعد که جان شار خان نزدیک باب نریدار رسید با آنکه از راه حرم و پیشیاری سے در نچه کار سے بنا بر تذبذب در کار خود و دخل و عدم دخل در صورتیکه یافته اصلا حمیت سوار و پیاده با خود گاه نه داشته بود و نیز محمد امین خان سبر و کج که تعلقه مالوا است وارد گردید خبر و رود این سهر و یا و رنگ آباد حخته بنیاد و انتشار یافته بزبان سهره در ایان در هر محطه رسیدن محمد امین خان با شصت هزار سوار مع امراسے کارزار دیده و سهر او سے جان شار خان مع هفت هشت هزار سوار باراد ه پیکار حسین علی خان مذکور سے شد بمرسته که حسین علیخان را هم اندک تر دوسے در خاطر هم رسید بعد تحقیق بی استیذان این اخبار ظاهر شده خطوط جان شار خان متضمن طلب قیل و جیسکه بطور بدو رسید در آن طه مرقوم بود که سننا نام غنیمی غیر از سبب راجه سا هو لطف سنده با علم سر کشته برده شده سیر راه مر گرفته است بعد رسیدن خط جان شار خان سیر آمد و جان شار خان رسید به ملاقات امیر الامرا کامیاب گشت اما بنا بر احتیاط صوبه بریا پنور که سبه حد واقعت نیافته عمواطف ظاهر و سلوک بزرگان با او منبذول و مسلوک بود و در همین ایام ضیا الدین خان که از شرفای و یا خراسان

ذکر اقتدار کن کردن و اعتقاد خان افغانی

بود بدو اسلحه و کفن از بغیر سے دیانت خان بغیر امانت خان مقرر گشته با جلال الدین خان که بدیوانی بر ما پور ما مور گشته
و فیض الله خان بتعلقه بخشے کر کے دکن منصوب گردیدہ بود و بحجتہ بنیاد اورنگ آباد رسیدند ضیاء الدین خان سبقت از
قطب الملک که بسیار نوشته بود و دخل در دیوانی یافت اما ہمہ کار با بتبعیت عمده امیر الامرا سے نمود و امیر الامرا را خشنود و سید
و فیض الله خان بخشے را امیر الامرا جواب صاف داده باز سلام ہم نداد و جلال الدین خان عوض دیوانی بر ما پور چند روز دیوانی
براریانت و رودین خاتم موجب افراط طالع فرخ سیر گردید

ذکر اقتدار یافتن کن الدوله عتقاد خان و بر افتادن بنیاد دولت فرخ سیر چقا او و دیگر جو اہان بان

در مہین عرصہ محمد مراد نام شخصی کشمیر سے الاصل کہ در تمام انام بمبایب عظیمہ بدنام و بدنام افغانی اشتغال داشت بوسیله ہم وطن
یا صاحبہ نسوان مادر فرخ سیر تقرب بہ کلا سے با پادشاہ در خلوت یافتہ خاطر نشان پادشاہ نمود کہ بتدبیرات صاحبہ قلع و قمع
سادات بدون آنکہ حاجت بجدال و قتال افتد تو انم نمود فرخ سیر چون کینہہ زیرینہ با سادات مع جہن و بدو سے داشت این سخن
نهایت خوشش آمد و میگردد کہ بعلت مشارکت مرض انہ نہایت موافقت با اعتقاد خان ہم رسانید و خان مرقوم در اندک
زمانی بچطاب کن الدوله عتقاد خان فرخ شایبے و پرتیبہ بخت ہزار سے وہ ہزار سوار ارتقا نموده در خلا و ملا محرم و ہمراز
و ہم سو مساز گردیدہ شریک مصلحت بر انداختن سادات گردید و بیچ روز سے نبود کہ مرصع آلات گران بہا و جواہر از اقسام
اعلی و پوشاک خاص القام باو نہ شود و لہذا بایات داؤد گردیدہ از حوصلہ خود کامیاب و سر فر از تکرار و دچنین قرار یافت
کہ سر بلند خان را از مینہ عظیم آباد و نظام الملک فتح جنگ را از مراد آباد کہ بی معزولے از صوبہ دار سے دکن بفرجوار سے
مراد آباد قناعت نموده بود و راجہ اجیت سنگہ را از احمد آباد بخلیبہ و سیریکیرا امیدوار خدمات عمدہ حضور و عنایات
دیگر نموده شریک سے در بر انداختن بنیاد دولت سادات بارہ نمانید و از غراب آنکہ بعد رسیدن نظام الملک حضور
ہنوز اورا نچیت و دیگر امور نموده فوجدار سے سرکار مراد آباد و مجال جاگیر کہ در ان سرکار داشت از و تفسیر نموده مراد آباد
را سے برکن آباد ساختہ صوبہ بلخندہ قرار داده صوبہ دار سے آنجا جاگیر نظام الملک برکن الدوله عتقاد خان بطریق
اتمنا عنایت شد و چون اجتماع راجہ اجیت سنگہ و سر بلند خان و نظام الملک دست ہم داد اجیت سنگہ بچطاب سہا اعلی
و عنایات دیگر با میداعانت در قتل سادات سرفراز شد لیکن او ازین کار سر باز زدہ نظر تلبون و حسن پادشاہ و اقتدار و بی چر
سادات با قطب الملک ہدم و ہمدستان گردید و نظام الملک و سر بلند خان کہ با مید وزارت و میر بخشے کر کے شہر طلع و قمع
سادات رسیدہ در ابتدا بمناصب مذکورہ موعود و خوشنود بودند آخر اثر سے ازان بطور نیر رسید بلکہ خدا تیکہ داشتند ازان ہم
مخوم و ممنوع افتادہ بودند بطبع و جراتیکہ در کار موعود داشتند التماس سے نمودند کہ قلمہ ان وزارت بہر یکے ازین و و نندہ
کہ در نظر دولتخواہان حضور لائق این کار نبیاید مرحمت فرمائید تا اقتدار و استقلال قطب الملک اختلال پذیرد و لہذا ازان اگر
دم ازان فرما سے زندہ بہ سزا خواهد رسید و جواب آن از فرخ سیر این کلمہ رنگین اصداری یافت کہ برای وزارت بہ از اعتقاد و
دیگر یہ انید انیم و از بر امیر عمدہ ایراسے و نور اسے کہ مشاورہ در امر خیر استیصال سادات بعل سے آید اگر غیر سے و شجاعت
سیداشت اختیار آن نموده در قنولین وزارت استمزاج می نمود و از فرخ سیر استماع بہان نعمہ خارج آہنگ کہ بہ از اعتقاد و خان
دیگر لانی شناسیم شنیدہ دل تنگ میگردد و راضی بلین حماقت و مذلت اعانت چنان سفلیہ بہا و حیرت پذیر نیستید ہمین گرمی بر ادا

مستور و مقید ساختن قیاب الملک و ترغیب و تشویق نمودن امرایان کابردان عهد و عهدنامه نادر شاه و قریب بمبادی هشتاد هزار سوار
 مع همراهمان را جها و مراد فوج خاصه پادشاه در کاب فرخ سیر حاضر و همراه قطب الملک زیاده از چار پنجاه هزار سوار نمود و غنای
 عظیم در عوام و حواص بود که امرور البتة قطب الملک کشته می شود یا مقید خواهد شد با وجود اینهمه شهرت و رسوائی از اراده مشهور
 مذکور که هیچ جا صدائی به نخواست و قطب الملک از انتشار این اخبار بر خود ترسیده شروع بنگهداشتن سپاه نمود سابق
 سواران مردم باره که برانما اعتماد داشت دیگرانرا کمتر نوکر میگذاشت درین هنگامه از تخصیص گذشته بتعمیم پرداخت و فرمود
 تا بیست هزار سوار از هر قوم که باشد نگه دارند چون اخبار رفتند با حضور بامیر الامرا حسین علیخان بباد رسید از طرف برادر و مال احوال
 خود مشیبت گشته باز او حمایت برادر و برانداختن معاندان داعیه آمدن خود بشاه جهان آباد نمود و قبل ازین معین الدین نام مجرب
 المنسب را که بشهرت پسر محمد اکبر بن اورنگ زیب پیر را به ساوه کشته بودند آنک مرده فرستاده ایشان و شوکت اما بطوریکه کسی
 صورتش نه بنید پیش خود طلبیده و او را بش را بحضور گناشته جواب آن طلب داشت و عرض داشتی متضمن بر اراده و آرزو
 ملازمت و نامرافقت آب و هوای دکن نیز گناشته ابلاغ داشت فرخ سیر از نگه داشتن فرج که قطب الملک شروع نمود و در
 اخبار دکن و عراق حسین علیخان متضمن اراده حضور رسید و قاصد معالجه و مدد خواهی از قطب الملک گردید مهاراجه اجیت سنگه
 که باده دور عایت عبداللہ خان سرافراز میا یا فته مہم و همراز و صاحب بعمد نوجوان رفاقت و ایفا سے عہد تانفس با زاپسین ^{قطب الملک}
 گردیده بود و واسطه صلح میان وزیر پادشاه گشت و در او آخر ماه متوال فرخ سیر با اتفاق اعتقاد خان و خاندوران و دیگر امرای
 مخلص نجانبه قطب الملک آنہ با ہم عهد موافقت بسته قسم عدم مخالفت در میان آورد و از طرفین عذر خطاها سے سابق و اراد
 های فاسد ایام مانع خواسته فرخ سیر بدو تخاصم قلعہ پادشاهی مراجعت نمود لیکن از آنکه عزم در اسے پادشاه بر یک حال قرار
 نمی ماند گان بصلح و مدارا بیاحت زکامه بتدبیر منع و دفع سادات مشهور ایندین مخلصان خود که بنا بر مناسبت مزاج همه حیرتونی جرات
 و سبکدوشی نصرت لوده اند می پرداخت و با این اراده کسانیکه محمد چنین کار سے توانستند شد تبعیت را آنها کرده داشت
 نه مردان که مصاحب او بوده اند سے نمود و از کسانیکه توقع جرات و طاقت متقابل سادات داشت آنها را خوار و پریشان حال
 گردانیده با اقتدار سنگان سراپانگ و عمارت افزود و مردان کار بر ابغزل مناصب و خدمات آزوده و بنیدل سیاحت
 چنانچه از سلولیک با سر ملیند خان مبارز الملک و نظام الملک نمود و بزبان قلم آورده آمد بین است راجه سے سنگه سوائی و مبارز الملک
 سر ملیند خان سے گفتند که اگر پاره از رومے کار بردارند و کمر سمت حکم بسته قطب الملک را مغزول فرمائند تاب و توان
 در اینها مانده مضحک می شوند و در آن وقت ناچارند که تن با طاعت و فرمان بردارند و بنیدیا بسزای جبارت و گستاخ
 خرد رسند لیکن سخن اینها نشنید بلکه توقع منسوب جلیل وزارت و امیر الامرائی که نموده بود بعمل نیآورده آنچه در دست
 بود مثل خود را در آباد و جاگیرش از نظام الملک گرفته و چیزی بران افزود و عهدها و خان داد و سر ملیند خان را از صوبه عظیم آباد بوعده مذکور طلبید
 کاری و عرض آن عهده جاگیرت میر حال او را تغییر نمود و میر حمزه و جهان که خاندان آغا بلکہ سلطنت سهندستان بر باد داده او بتجدید
 دلی بازان که بنجانبه قطب الملک آمده عهد و پیمان نموده بود خلاص خان ببادر شکارا که از خلعت سادا بوبرا مظهر نمودن میر الامرا و بادر شتین از اراده فاسد
 منع نهضت از دکن بشاه جهان آباد مخص نمود و تاکید کرد که بجلبت و سر چه تا متر خود را بجای خان رساند حسین علیخان که با استیجاب سابقه اراده
 بشاه جهان آباد نموده بود سیف الدین علیخان برادر خود را با چار پنجاه سوار بر کمان می نمودن انجام توپخانه و غیره اسباب مناسب روانه
 صوبه برهان پور کرده بود و از استیلاء خبر آمدن فرخ سیر نجانبه قطب الملک نمودن عهد و پیمان کوچ نمودن خود صبا

چند چیز تاخیر و تعویق انتظار خبر تالی داشت بدو اخبار ششم و هفتم و هشتم قطب انک مشهوره بایب بود که رسید و خبر تنگ گریزان صده
 برسید سید اشرف خان نقل مجلس بهر صغیر و کبیر و نجسته بنامه و گردید و هم جواب داد داشت حسین علی خان باین مضمون صا و گشت
 که اگر خواهد باحد آباد گجرات رفته تبدیل آب و هوا نماید و لا مار بهم مشتاق دانسته خود. بحضور ماند و حکم طلب معین ابین سپر
 جلای کبر نیز صدور یافت و فوج والا شاهجی و توپخانه پادشاهست و دیگر فوج صفائی در نهایت پریشانی هشت نه ماخذ نقد
 طلب داشتند و از اغماض قطب الملک و عطا او داسه و درسه نمی یافتند و سردار کار فرما هم ندانستند و نگذشت قطب الملک
 قریب به بیست هزار سوار رسید و بود سر بلند خان که بسبب تغییر سکه جاگیر و عسرت اخراجات و عاقله سکه طلب پناه و توپخانه
 سنجواست اسباب خانه و اخیال و سپان به تقاضایان داده خود خرتقه درویشی هر یک کند و نظام الملک نیز قدر دانسته
 پادشاه که بود عده وزارت طلبید و خدمت ما پوایع جاگیر تغییر نموده با عقدا و خان نخته سد و هم نامهاوار سکه ریز کار مفله نواز
 مشاهده نموده بیدماغ و سوخته تا قدر شناسیدها گردیده اند و اگر زید قطب الملک بخانه سرد و امیر مذکور رفته و استقامت انبیا
 بخانه خود برد داشته آورد و عوض سر بلند خان زربا سکه متقاضیان از خانه خود داده صوبه دار کابل نیام از مقرر ساخته
 مرهون احسان خود کرد و به تسلی نظام الملک پرداخت امیدوار صوبه دار کمالوانو و مهدرین اشاکه محمد امین خان اعتماد الدوله
 باستماع اراده نهضت امیر الامرا بطرف شاهجهان آباد و رسیدن سند و عهد صوبه دار کمالوانو از حضور مجبور گشته بی طلبیت سر
 بر خاسته آمده بود مخصوب سلطانی و منزل لم نصیب از راه نادانی گشت طلب الملک از اسیر مظنون خاطر و اطاعت خود
 مستطیر ساخت و بمقدور در نقد احوال جمیع به خواهان خود می پرداخت و خاندوران که از ابتدا با اتفاق سیر حمله آتش افروز خاند
 و نفاق بود هم محرم خود گردانید و زسک فوخ سیر بر آشکار سوار شده باهم از ان خود قرار داده بود که بعد از رحبت
 از شکار بیدین قطب الملک آید چون خانه مهاراجه اجیت سنگه نزدیک بخانه قطب الملک هفت و بر سر راه واقع شده و
 رسیدن سوار سکه پادشاه راجه مذکور بر در خانه خود البته برای گذرانیدن نذر نمودن مجرا خواهد آمد در این مقام مهالغه نموده
 نظر بالفاسقه با قطب الملک دارد اسیر و دستگیرش باید نمود مخلص آنکه این معنی یا فرخ سیر را مظنون نباشد و بطن و
 گمان خود با بجزم و یقین نباشد استماع از معتدین قبل از مراجعت پادشاه خود را بخانه عبد الله خان رسانید پادشاه باستماع
 این خبر بیدماغ گشته با وجود آنکه او از هم است شایسته بخانه قطب الملک آمده و قطب الملک باراده استعجال برکنار دریا
 رسیده منتظر بود متوجه یوزیر الممالک گشته فسخ غرضت نمود و ملاحظان از مودت کشتی را دریایی نمودند بر آمد و داخل
 و تختانه خود گردید +

نقل عدلت افزا متضمن بعضی از اوصاف امیر الامرا

از معتدسے قبول القول سموع شاه که در سفر امیر الامرا از دکن چون لشکر بسیار و مردم همراست به بشمار بودند وقت ورود
 معسر چند موضع از دیهات در میان لشکر افتاد و کسی را طاقت نبود که دست تقدیر بر سنگه نواضع دراز نموده سرود
 تواند رسانید روزی در میان لشکر واقع بود و دختر سکه بالوغه رشیده از بیوه زنی عقیقه که در نهایت فلاکت گرفتار بود در
 بیت عاجز و ناچار بود پیش یکی از لشکریان متصل باه بگدائی آمد و چیزی داده پس رسید اگر بنگاه را بهیم خواجهی مانه چون
 نتر از شدت احتیاج لا علاج بود قبول نمود و آنکس به آنکه در او تصرف کند و خیمه نمود و ششمه صبح بر بار بردار خود سوار

ساخته همه بنگاه روی ساخت ما در شب در اضطراب بسر برده صبح بر سر راه ایستاد چون سواری امیر الامرا رسیدن
 مذکور التماس کرد که دختر این ضعیفه بگدائی در لشکر آندو بود کسی از لشکریان او را همراه خود گرفته رفته است و من با عتقاد عدل گشتی
 و ضعیف پروری شما در اینجا استاده امیدوارم که بار این الم از دل پر غم این ضعیفه بردارید و دختر مرا این رسانید امیر الامرا چون استماع
 آنرا نمود استاد و فرمان داد که دختر این ضعیفه را همین جا حاضر آرند و بدست او سپارند تا او نیاید تمام لشکر همین جا بپاید و بر آن
 دانه حرام است تا دخترش را با او نه سپارم و این کلمه را موکد بایمان ساخت بخشیان فوج و نقبا مضطرب گشته دویدند و هر یک از جماعه داران
 یکی از سواران محترم خود را نیز به تحبس فرستاد از آنجا که اراده اقبالندان را کارکنان ملا اعلی معین می باشند بقیض سبلی از چنین
 ابنوه بخشه شکوه دختر مذکور را ما موران با کسیکه همراه گرفته بود هم رسانیده محضورش آوردند امیر الامرا خود متوجه سفسار گشته سپید
 که انیکس با توجه کرده و چه قسم همراه برده دختر داشت که قصد ملازم سرکار عائد نیست نه بزبردستی مرا همراه برده
 در ابرصای خود قبول نموده بودم امیر الامرا
 باستماع این ماجرا شکر آملی نیا بر حفظ عصمت او از دست ملازم و خوشنودی مادرش بسبب بیهوشیدن او تقدیم رسانیده دخترش
 رابع اشرفه چند که آنوقت در حبس داشت بر آورده بدست او سپرد و یکی از ملازمان را فرمود که همراه رفته بخانه اش رساند و تا
 گذشتن لشکر ازین ده هانجا بوده بعد گشته بیاید تا کسی از همراه بیان با و ضرر نرساند *

منت نمودن امیر الامرا حسین علیخان بهادر از دکن بشا جهان آباد و دادن جواد و فتن

قبل ازین نگاشته قلم و قانع نگار شد که امیر الامرا حسین علیخان بهادر برادر خود سیف الدین علی خان را با چار پنجزار سوار نیا بر
 ثبیه سرانجام توپخانه و دیگر اسباب تباریچ پانزدهم شوال سال ۱۱۳۰ هجری بصوبه برهانیپور که بر سر راه واقع است فرستاده و
 خمر ثانی میکشید بعد رسیدن اخبار فتنه بار و حطوط متواتره قطب الملک او از خمی آنچه سنده مذکوره از او رنگ آباد برآمده یک هفته
 توقف بر امور ضرور نمود و او اول محرم ۱۱۳۱ هجری سال هفتم جلوس فرخ میر با اتفاق اسد الله خان عروت نواب اولیا
 سپر عمه خود مع سپران او و جان نثار خان و عوض خان نائب صوبه برار و اسد علی خان یک دست علی مردان خانی و دل ایخان
 پانی پتی برادر نان صادق و اختصاص خان نیر که خان عالم و حاجی سیف الله خان و ضیاء الدین خان دیوان دکن و ضیاء علیخان
 بختی که از سادات نامی باره بود و راجه پریت سنگه بنبدیکه و راجه محکم سنگه که نوکر عمده امیر الامرا بود و غیر اینها بدست و و نفر
 نیران پادشاهی که بعضی در رفاهت مجبور و بعضی با اختیار و خواهش بود و اندک فوج دریا سوچ که قریب بی هزار سوار همراه داشت
 در حرکت آندازان جمله ده هزار سوار مرسته بود و باقی ملازم سرکار امیر الامرا و علی بنذا القیاس پیاده های بر قنداز و اکثر
 منصبداران دکن که همراه بیچ امیر و شانشان از ان بلاد بر نیامده بودند بضرورت چار و ناچار همراهی گزیدند و در قلعو احمد نیکو غیره
 قلع دکن داران خود نشاند و بعضی را تبصره مرسته هاگداشت بعد رسیدن به برهانیپور برای سرانجام بعضی مهام ضرور
 چار پنج مقام واقع شد و بدست و دوم محرم از برهانیپور کوچ نمودند منزل بمنزل راه با بریده از آب گذرا کبر پور عبور نمود درین ضمن
 اخلاص خان که برای تسلی و برگردانیدن امیر الامرا از حضور روانه شده بود او اول صفر نزدیک بانڈور رسید و در خلوت بعد ملاقات
 مذکور صلاح بی ثبات و جمیع هنگامه و آشوبی که در شاهیجهان آباد رویداد و اسباب فسادیکه مهیا و آماده بود و فراهم آمدن امیر
 دار الخلافه و پاس خاطر اعتقاد خان مبرته که در حضور منظور بود و بیدل شدن مسازر الملک و نظام الملک و اعتماد الدوله مذکور است

تذکره حضرت محمود بن میرالامرا از کهن پیمان آباد

سرگرم رسیدن دارالخلافه بزودی ساخت و محنت خان سپه امیرخان کلان صوبه دار کابل که در بند و لیست ملک باند و رو تنبیه و
 و نادیده فسادان فوجدار سے مذکور و کوشینان مغرور آنجا و اقلی کوشید ملک مذکور را انتظام بخشیده بود و بنا بر اطلاع بر مانی امیر
 امیرالامرا بهانه تارض ملاقات نمود و این معنی موجب مال خاطر امیرالامرا گردید چاره هم صرفه که کنار دار افتخار اجین نزول لشکرش از
 نوشته وکیل حضور ظاهر گشت که فرخ سیر با شمع و اشتها خیر نصبت امیرالامرا بیت و پنجم محرم الحرام سبانه قطب الملک با اتفاق
 امر آمده و موافقت بر عدم مخالفت و ترک منازعت بکفالت کلام الهی نموده مبنای و داد و اتحاد مستحکم ساخت و دستار را بر خود
 برداشته بر سر وزیر الملک عبده خان بهادر گذاشت و روز دوم عبده خان را با مهارا چه اجیت سنگه طلبیده به تجدید تشبیه
 پیمان اخوت و اتفاق میرا از اتفاق پرداخت و در ۱۰۰۰ ای با اعتقاد خان و دیگر امرای فتنه انگیز در انداز سے پیشه بمیانگه تاکید فرمود
 که من بعد ایوم با صلاح کار و رفع مواد منازعت . ستمه امیرالامرا بعد اطلاع بر این شمون در بار عام بیانگ بلیند فرمود که اگر وقت
 پادشاه را با معدادی نماید و از در اخلاص در آید . از آن ستمه الامت عا
 قریب مراجعت بدکن خواهم نمود از استماع این حق لسانی را که متوطنین دکن بوده اند سرسره عظیم روی نمود اما از زبان
 و حریان راز امیرالامرا روایت کرده اند که در خلوت میگفت که این همه افسانه و افسون است و اصل نیست که اگر پادشاه بر ما
 تا بویا بدیر مانی از چنگال او محفوظ بودن بجان و آبرو خیال محالست و ما اگر به دست یابیم که ملک بعد و رود در و ملک را
 قبل از رسیدن وکیل او بعضی دها تبارک لشکریان رفت چون وکیل مع پیشکش رسید امیرالامرا قرق فرمود و دیگر دست
 تقدس لشکریان کوتاه گردید اما چون ملک اجده سگه نزول رایات ظفر آیات اتفاق افتاد بنا بر عداوتی که از وظاهر
 بود محالات متعلقه که در راه واقع میشد همه معترض تلف در سے آمد هر چند یکی از نوکران عهد او با پیشکشها سے لائق رسید
 پذیرائی نیافته زراعت و مواسسه بسیار روزن و اطفال خلق آن دیار به دست سپاه افتاده باز پرس نشد بعد رسیدن بعد
 دار الخلافه که سه چار منزلی بیش نمانده بود . روشن و در آخرت چید و دیگر امرای سے حضور و تصدیان سلطنت
 داعیان مملکت جوق جوق با استقبال امیرالامرا اشتافه ادراک خدمت نمودند چون ظفر خان روشن الدوله در سواری توکن
 جو در نمود و خود نمائی را کار فرمود امیرالامرا را ناخوش آمده در اتهام خفتی باورسانید و هرزه در ایان واقع طلب و فتنه انگیز
 هنگامی سخنان اصل و بلی اصل از راده پاس پادشاه و مخالفان هر دو برادر بنام سان دن سرمایه تقریب خود
 قصور سے مکرونه خصوص زن چند که هایت کینه بیش و نامال اندیش بدخواه سلطنت و اکثر اهل اسلام بود کلمات عدوت
 و سخنان فتنه را خاطر نشان حسین علیخان زیاده از دیگران نمود و امیرالامرا از سابق کبیده تر گشت و در او اذخربح الاول کنیا
 شه شاهیجهان آباد طرف سناره فیروز شاه سیده سکر ساخت روزیکه داخل حمیه در مکان مذکور سے شد بخلاف ضابطه و ادب
 در سواری سے وقت نزول حکم بنواختن نوبت نموده بهل لوکانه داخل حمیه و خرگاه گردید و گفت که من الحال خود را در زمره
 نوکران پادشاه نمیدانم و اندیشه سطوت سلطانی ندارم که ضوابط ادب بجا آرم با وجود اطلاع بر این حالات تردد و پادشاه
 هر دو طرف دوستی و عناد از غرابت خالی نیست گاه اظهار شوکت و قدرت سلطانی و عزم تدارک و تنبیه اینها سے نمود و گاه بجز
 و الحاح را آشتی زده طالب اتحاد و موافقت بود و آنچه سگه صلاح بیرون بر آمدن و تصحیح فرم تبینه و نادیده سید او
 میگفت که هرگاه که باین اراده محکم بسته برانید نوکران پادشاهی که اضعاف و مضاعف جمعیت هر دو برادرند اتفاق نمود ترا
 عز و وزیر و امیرالامرا بکنارشان طے تو از نهد بلکه همراهمیان آنها بعد یقین اراده پادشاه باینکار توک رفاقت آنها نموده

توسل مازیل دولت سلطانی سعادت خواست و سیر و برادر عاجز و مضطر خاستگشت و امر آفتاب کیش مال اندیز
 خصوص جانت غلام از ملوک پادشاه و سبکی اوضاع ندیمان و مضامین اش سرحد از کشور در سپهرک باین صلحت نمودن فرج دور
 از قانون خیز و احتیاط می شمرند لیکن نه صلحت به سنگ پذیرائی یافت و نه طریق آشتی و کیرونی پیود گشت غرض سخن
 دولتخواهان و دشمنند فرخ سیر خود پند و صاحبان ابله سبکساز نشینند و آخر دیدند آنچه دیدند امرای مقتدر و دشمنان را ملاحظه
 این صبرنا خون جگر میخورند و بناچار سکه کاره از پیش نمی بردند بلکه بفرمان پادشاه با طاعت و اطاعت امیر الامرا پیوده
 بنیابند استکبار و اقتدار اولی و نیر شکایت و نال مال سرت و ندامت معاودت می نمودند تا مگر قطب الملک از زبان برادر
 پیغام داد که اگر سبکساز که مخالفت جا هر باست خصت بوطن او فرمانید و خدمات حضور مثل تو سچانه و داروغگی دیوان خاص
 و جزای آن مبتوسلان مامومت نمایند و رقرار بند و بست ماست و بدون و سوسر آمده حصول طاعت و بخاطر جمع آمدن دست
 عنوان تو انیم نموی فرخ سیر جواب داد که بالفعل خدمات مذکوره اصالت بنام قطب الملک و دیگر سادات و سهرامان سیر و
 مدار الهام مقرر می نامیم بنیابت اعتقاد خان بکلازمیت چند روز در جشن نوروز سکه که قریب رسیده پرده نیابت هم از میان
 برداشته خواهد شد و سوم ماه ربیع الثانی سبکسوزی فرصت گیر و زیافته سبب الحکم از شاه جهان آباد برآمد و روانه وطن
 خود انیسر گردید *

**ذکر آمدن حسین علی خان بکلازمیت فرخ سیر و مقید شدن پادشاه
 بکرم قضا و قدر و انتشار یافتن حوادث و فتن بفرمان خداوند ذوالجلال**

چون فرخ سیر در اصل فطرتاً طلقاً جبرک نداشت با و چون نهایت عداوت با سادات و راد و اشدیصال آنها بود
 خاصان جلالیش خیر اندیش بنا بر استیلا می سیر و اس طاعت مقاومت حسین علی خان نیافته اراده بر آمدن به پیکار
 و آرامتن معرکه کارزار نتوانست نمود و بنا برین چارونما چار راضی به بند و بست سادات در قلعو گشته بقطب الملک اذن انیکار
 داد و قطب الملک پنجم ماه ربیع الثانی سبکسوزی اتفاق بهار اجیت سنگه مع مردم معتقد خود در قلعو داخل گشته مردم
 پادشاهی را از سر دروازه بر خیزانید و جا بجای بند و بست خود نمود و رفقا سبکسوزی را نشاند از مردم شده پادشاهی بعبیر از
 اعتقاد آنان و قیام خان مشرف دیوان خاص و ظفر خان روشن الدوله که وجود عدم آنها مساوی بود و خویشک از خواص
 و خواجگه سریان سچ کاره دیگر سبکسوزی و قلعو و نزد پادشاه مانند امیر الامرا نشان شایانه و شکوه ملوکانه بانگ آراسته به چهل
 اندک اطراف قلعو لشکر او و سپاه مرسته فرود گرفته بود آخر روز داخل قلعو گردید و بعد از مدت کلمه چند مال آمیز گفته از خلعت
 و اسب و میل و جواهر بعضی عنایات را با کراه خاطر گرفته باقی را عذر خواست و در تقدیم آداب نیز سهل انگار سبکسوزی
 بکرم خود مراجعت نمود و بعد پادشاه متنبه گشته به فکر سبکسوزی که باید نه پرداخت و سلطنت خود را ضائع ساخت باز تیار سچ
 بیشتر و زور سینه قطب الملک و سهاراجه با معتقدان خود قلعو در آمده به بند و بست آنجا پرداخت و بدستور روز اول مرد
 پادشاهی را از آن محوطه بر آورد و دروازه های قلعو بمقتدین خود سپرد و کلیدهای دروازه های دیوان خاص و خواجگاه و عدالت
 حضور خود طلبیده نگه داشت بعد و جمع چون خبر حسین علی خان رسید بهمان دبدب و شوکت سابقه از لشکر خود را در آمدن نمود
 و فوج ظفر امواج او را اول بعد شریف آمدن و فوج اطفان قلعو نموده چون قلعو از روز باقی ماند خود سوار گشته

سعید اندین مجبول مشهور به سپهر کبیرا که همراہ آورده بود بر قبیل در عمارت محفوف سوار ساخت و با خود گرفته در خانه که نزدیک
 قلعه و مشهور به باره در سالیته خانست فرود آمد و قطب الملک نزد فرخ سیر رفته با اتفاق اجیت سنگه التماس پیر
 خدمات مطلوبه و اظهار شکوه بسیار از زبان برادر خود نمود و شعر برینیکه در عوض جانفشانیها که هنگام کم یاس و نیکو خدمتها با شما و جن
 پدر شما از مانند با جعل آمد عازر پادشاه غیر بدگمانی و اراده با فاسد در باره ما فدیایان شایسته گشت چنانچه شاید صدق و گواه عدل درین مقالین فرستاد
 متضمن بر حکم دخل ندادن و قتل نمودن بنده بی تقصیر بنیام داؤد خان بی ایمان و دیگر سرکشان بیدین آن سرزمین و حسب مداران مالک صادق
 گشته الحال الملبیان ما اندر باره محصور به تفویض خدمات حضور بمانده است بدون قید نیابت بیکانگان و در اندازان و بدون اینست
 آمد وقت ما در حضور تقدیم مدارج نوکرے و آقائی امکان ندارد پادشاه چایل مغرور با وجود مشاهده حالات مذکورہ و تسلط سادات بر او
 همان و عدہ بوج ایام حشبن سے منور تا آنکہ از فزونی گفتگو بطول اشبه کلمات سخت و درشت منجر گشت فرخ سیر تنگ نظری
 سبکسر تاب نیاورده اختفا و خان و قتل بلند - شنہاں خاں و سپاہیوں - - - - -
 خواست که بجنان ابله فریب در اصلاح کوشش قطب الملک و شنایهای فحش باو داده فرمود که از قلعه او را بدر نمایند عتقا و خان
 حواس باخته و سرزبان شناخته جان بدر بردن بنیامت شمر و ویر پالکی خود رسیدن نتوانسته بر پالکی سوارے امتیاز خان
 سوار شده را و خانه خود گرفت و وقت که رفت در آن زمان از هر گوشه و کنار آن حصار آنا رفتند آشکار و صدک آشوب بلند
 گردید و پادشاه بر گشتکی طالع خود در آن احوال دیده خود را بدرون محل رسانید و مخوای بدایت سیرا اینتا نگو نواید رگم بپوش
 و گو گنتم فی بروج مشیدہ از لوح خاطرش محو و غسی گردید درین قال و مقال و اختلال احوال چادر طلہاے شب از اوردن
 افلاک فرود گشته گشت و آفتاب عالم تاب چون کوب اقبال فرخ سیر خاں بر سر کوه زریزین فرود گشت در پاسے قلعه
 ابواب امن و امان بر روی الملبیان بر بستند قطب الملک و مہاراجہ اجیت سنگه اندرون و ہوا و اہا ہا ہا فرخ سیر ابدان پر خون
 بیرون نشستند طبیعت بسر و سپر یک درین انتظار رہ نہاں تا چہ بازے کند روزگار چہ در انشب پر سنور و شر آشوب
 محشر و شور و یوم انشور تمام شہر را فرو گرفته عجیب لولہ و غریب غلغلہ بود کسے نمیدانست کہ در قلعه چہ گذشتہ و چہ می گذرد
 افواج امیر الامرا بر سر ہرستہ بازار و در پاسے شہر پناہ مستعد و تیار تمام شب ایستاد و مرہبہ با مع سرداران بر سپان
 خود سوار انتظارے کشیدند کہ چہ خواهد روستے داد چون صبح دید بر کس رہیم و امید سراز خواب برداشت و آفتاب جہان تاب
 علم ز تارے بیارے بخت سادات بر افراشت خبر باے مختلف بی اصل گشتن قطب الملک بزبان عوام جارے
 و شور و مشہ مردم بازارے ظاہر گردید درین اثنا بعضے از امر آندویت کیش بمقتضایے حق گزارے خویش مثل
 سادات خان پدر زن فرخ سیر و سجاد الدین خان کوسہ غالب خبک و اغرخاں بہادر ترک خبک بارادہ نصرت فرخ سیر
 از مال احوال خجیر از خانہ خود با استعدادیکہ سیر بود سوار شدند و نظام الملک و مصصام الدولہ باقتضایے دانش و ورین
 خانہ نشین بودند اعتماد الدولہ محمد امین خان بقصد رفاقت حسین علیخان سوار شد اتفاقاً چند سوار از رفقای مصصام الدولہ
 معروف بکمل لوش بجانہ آقانی خودی آمدند و در راہ فرحتی نمودند آنها تیرا در کمان گذاشتہ بطرت مرہبہ با سودا و متصل بانحال نشانہاے
 سوار و اعتماد الدولہ بایان گردید مرہبہ ما کہ جنگ شراشا بنو دند دل از دست داده و سپاس بقیاس بر اینها افتادہ بود بگر نرینا و مردم بازار
 منلیہ و غیرہ سپاہ بیکار و ملازم سرکار کہ از ان جماعت تیرا بودند قابویا فتنہ شروع تباراج قتل آنها نمودند و مرہبہ بانی اختیار افغان خیران بعضی بلشکر
 خود رسیدند و برخی مع ستانام سردار و دوسہ جامہ دار ہر اسے او فریب نبراد و پانصد سوار مقتول و جمعی زخمی شدہ زر سپارے

از نمد زین و خرچین آنها بدست غازی کرمان و پچہ ہائے سند افتاد و محمد امین خان نذر حسین علی خان رسیدہ حسن بخش
 و نشین امیر الامرا گردید و از یک طرف غاننا الدین خان و سادات خان مع سپران خود با اتفاق ہمدیکہ نصرت پادشاہ رسیدند
 از طرف دیگر اعتقاد خان و سید صلاحت خان داروغہ معزول توپخانہ پادشاہ و منوہر سزاسر سے پادشاہ سے بادشاہ
 ہزار نفر احشام طرف بازار سعداقت خان معرکہ آرا گشتند فوج و رفقا سے امیر الامرا از اشتہار خبر قتل عبدالقادر خان منگولی
 مرہبہ پانیز مضطرب گشتہ قریب بود کہ متفرق شوند تا آنکہ حیات قطب الملک متحقق گشت و حسب الامر امیر الامرا رفقا سے
 دلاورا و مقابل سادات خان و غازی الدین خان در چاند نے چوک رفتہ شروع بمقاتلہ نمودند و در اول حملہ از ضرب بان خیل
 غازی الدین خان دوی گردان و ہمراہیانش گریزان شدند و سادات خان مع سپر زخم کار سے برداشتہ از میدان
 برگشت و اعتقاد خان حرکت مذکورہ نمودہ حیرات پیش قدمی یافت و نزدیک خانہ خود مورچال بستہ بجای نشست
 از شامت حماقت اور چند بکان رستہ بازار چک سعداقت خان تباراج رفت اغرخان مع جمعیت خود ویکہ تازان منعلیہ کہ می آمد
 رو برو سے دروازہ لاہور سے نمایان شد مرد حسین علی خان و بربرو سے اولست مستعد فرامحت ایستادند و نیز بجا چاک
 برگشت ہنوز ہمیں قسم بازار گیر و دار اندک گرسے داشت کہ فرخ سیر گبر آمدہ صدای شاد ویا نہ جلوس رفیع الدرجات
 بگوش منتظران و نوای امان بسبع جان ل جنگان آن حرکت رسید فتنہ بزحمتہ اندکی آسید *

ذکر اسیر شدن فرخ سیر کو ہیدہ صفات جاوین نمودن شمس الدین ابوالبرکات رفیع الدرجات

تبیین این مقال و شرح این احوال آنکہ سیر چند قطب الملک و مہاراجہ جیت سنگہ خواست کہ فرخ سیر بر آید تا انفصال
 جواب و سوال نمودہ و اورا بقابل آوردہ بجائیکہ بود بگذاردند و فتنہ ہائے بر خاستہ بر افروشاںند صورت نگرفت و فتنہ
 جدالی و قتالی بالآخر گشت امیر الامرا بقطب الملک پیغام فرستاد کہ از دعای عظیمی رو نمودہ عنقریب بلوای نام
 وقتہ بزرگ حادثہ سے شود مقدمہ را زود دیکر و باید نمود کہ الحال بحال توقف نماندہ چون در بر آمدن فرخ سیر و بلوای نام
 رویداد و بیچ صورت بر نیاید آخر الامرا چار فدا نمایان قطب الملک از قوم افغان و غیرہ و جیلہ باہر پشت گرسے بمحمد امین
 برادر قطب الملک بجرم سر اور آمدند کنیزان حبشیہ و ترکیہ و گرجیہ را کہ بر سر دروازہ بدافعہ استادہ بودند دور نمودند بعد
 جیت وجود و شخص از زنا کہ بزرگ و تو بیخ بسیار نشان دادند فرخ سیر را بہ بھرستے تمام بر آوردند والدہ و زوجہ و صبیہ
 او و دیگر سگلات اطراف او را گرفتہ منت و اصلاح سے نمودند لیکن در جنین اوقات ازین حرکات چہ می آید کہ ام
 عقدہ سے گشاید خلاصہ از میان ابنوہ زمان بہنایت ندلت و خوار سے کشان کشان آوردہ بر بالاکترو پولیہ اندرون
 قلعہ کہ جانی بس تنگ تاریک بود مجوس نمودند ایام سلطنت اوسو ایام حکمرانی مغزالدین شمس سال و چہار ماہ
 و کتر سے بود بعضی از ارباب دانش تاریخ این ساخہ کلید فاعثیر و یا اولی الالبصار یافتہ و فقیر در کتاسے نوشتہ
 دیدہ مرقوم ساخت *

ذکر جلوس شمس الدین ابوالبرکات رفیع الدرجات بر سریر سلطنت

بعد خاطر جمع نمودن از انفرخ سیر چاند م کہ شور و شرور تمام شہر بود ہنم رفیع الشانی ثلثی از روز چار شنبہ گذشتہ سال لاہور سے